

## فصل سی و یکم

خداوندی منشور اضمحلال آنرا امضاء فرموده بود ندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد اهالی را از خواب غفلت بیدار و براهی هدایت فرمود که هادی عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص و عام مملکت با وجود اختلاف مدارک پی بمخاطرات و مهالك برده بیک حرکت غیورانه از فطاحت بیحسی خود را دور ساخته متنبه باین اصل اصیل استقلال ملیت و استحکام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی از ملت است و سلطنت و دیعه ایست که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده است لاچرم خواستار تغییر مسلك سلطنت شدند و اعلی حضرت شاهنشاہ مبرور انارالله برهانه بامضای فرمان مشروطیت و اعطای سعادت حریت منقش بزرگ بر ملت نهاده نام خود را بر حمت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند ولی تکمیل این عطیت و تنمیم این موهبت را روزگار برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلی حضرت همایونی ذخیره کرده بود اینست که با مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی در اواخر ولایتعهد و اول جلوس میمنت ما نوس رضای شاهانه را بتصدیق مشروطیت جالب شده در بیست و هفتم ذی الحجه ۱۳۲۶ حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهر گشته بود توفیق داده با کمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند در صورتی که جهانیان منتظر بودند که از این تعادب حقیقی که بین پادشاه و رعیت حاصل و باین سرمایه سعادت که بتوفیقات خداوندی کامل کردند آنرا ترقی و تمدن بسرعت و سهولتی که شایسته نجابت ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر و موجبات امن و آسایش عمومی فراهم گردد روز بروز اغتشاش و لایات و ناامنی طرق و شوارع و انقلابات سرحدات زیادترو در خود پایتخت که در تحت نظر مستقیم اعلی حضرت شاهنشاهی و هیئت دولت و مجلس شورایی ملی است و قایمی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر در صورت و علل آنها شور دقیق و غور عمیق بعمل آید هر یک از آنها که مبرمی است که از اتساع آن بادی مقرین در بار هر چند قلم ایرانی را شرم آید ولی تاریخ که در محور حقایق امور متحرک لا بزال است بدبختانه در نبت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت تعداد آن قبایح و نذکار آن نصایح راجحه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و واقعہ میدان توپخانه و غیره و غیره هنوز در السنه و افواه مثل سال طاعون و وبا در عداد

### تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

تاریخ بدبختی این مملکت مذکور مر کوز اذهان است از اثرات آن اتفاقات فضیحه هنوز دلهای رمیده رعیت آرام نیافته و جراحتهای وارده بر قلوب ملت کاملاً التیام پذیرفته بود که باز مفسدین بی ایمان لعان نداده برای اخلال روابط پادشاه و رعیت وقایح چند روز قبل را حاضر و احوال ماه ذی القعدة را بوجهی شدیدتر و ماده نهم - دهم - دوازدهم چهاردهم و بیست و سیم را که روح قوانین اساسی است نقض نموده مجدداً نونهای امید را که بهزاران آه و تدبیر و خون دل در قلوب رعایا میروید از بیخ و بن برانداخته بجای آن یأس و حیرت و بآس و شدت نشانند مخصوصاً در موقعیکه سرحدات مملکت دچار مخاطرات عظیمه است تفاق خانه برانداز خانگی را باین شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایونی را مثل مسی و کلای ملت و وزرای دولت و قوای مادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول همدیگر سازند و بر مقاصد سوء خود پیردازند بدیهی است دوام این مملکت با اضمحلال دولت تقویم و قدیم ایران و ایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از حب حیات حب الوطن من الایمان آب خورده با بیداری حواس بطور خاص تشنه حفظ حقوق خویش است متحمل نخواهد شد که ایران و اسلام خود را با هر چه در او هست آلت بازیچه چند نفر مفسد درباری بینند.

دستخط همایونی که روز جمعه بر تفرقه معدودی رعایا که بطور صلح و سلم جبر کسور واقع بر قوانین اساسی و اعاده حقوق از دست رفته خویش را متظلماً استدعا میکردند بهر تدبیر و اصرار بود از طرف مجلس شورایی که در طی تمام طرق چاره مساعی است بموقع اجراء گذارده شد ولی این اقدام و امثال آن از قبیل سیر شک از رخ پاک کردنست در حالتیکه خون دلهای در فوران و کلیه ایران در هیچان است نقض قوانین اساسی که از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران را با ناله و افغان پر کرده که اگر این ناله و فریادها یکجا جمع شود خدای نخواستہ چه آهنگ مخالفی از آن ظهور تواند کرد بالجمله تکلیف بر وکلای ملت خیلی سخت شده است انتظار مردم طهران و فشار ولایات در اعاده احترام قوانین و اصلاح کلی امور آن بآن در تزیاید و فرصت

## فصل سی و یکم

و مجال را از دست میبرد آنچه بطور قطع بر عقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی این خرابیها و تکرار اتفاقات ناگوار که شأن عهود و شیشه دلها را یکجا میشکنند و حرمت قانون با نوامیس سوگند اسلامی را یکسره بر طرف میکند دو چیز است .

اولا شبهات مغرضین تاکنون مانع شده است که در قلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمامی امور در تمامی اوقات باید در مجرای قانونی سیر نماید تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ بمعنی برسد ( اصل ۴۴ ) شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است و زرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلس هستند ( اصل ۴۵ ) کلیه قوانین دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که با امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط همان وزیر است ( اصل ۵۷ ) اختیارات و اقتدارات سلطنتی همانست که در قوانین مشروطیت حاضر و تصریح شده است ( اصل ۶۴ ) وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند در صورتیکه کلیه امور از جزئی و کلی در مجرای وزارتخانهها فیصل پذیرفت مسئولیت نیک و بد آن از شخص همایون شاهنشاهی مرتفع و بر عهده وزراء تحقق مییابد و قدس مقام منبع سلطنت بتمامه محفوظ میماند و الا در صورت بی اطلاعی وزیر از فلان امر کلی یا جزئی ایراد مسئولیت بر آن وزیر بدیهی است از طریق عدل و عقل خارج است و در اساسی که بتجارب هزار ساله عقلاء و حکمای جهان مرتب شده است البته تصور چنین امر بیرویه و عجیب نمیگنجد که فعل عمرو را زید مسئول باشد .

ثانیاً آنچه یقین پیوسته است اغراض مفسدین چند که دشمن ملک و دولت و خان شخص شخیص همایون هستند در میان نیت پاک و فطرت تابناک همایونی که از مزایای سلاطین عظیم الشأن است و حقوق رعایای صداقت شعار حایل و حاجبند و هر ساعت خاطر مقدس ملوکانه را بر صرافتهای جلب میکنند که با خیر و صلاح عامه فرسنگها مسافت دارد و هر دقیقه بالقای شبهات مغرضانه قلب شاهانه را از معانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته با انتضای خودخواهی و استبداد ذاتی خودشان یا در راه

### تفرقه ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

خدمت بمصلحت غیر متابعت قوانین مملکتی را گویند در حضور مبارک مظایر مشون  
سلطنتی جلو داده بقدر امکان و بهر فرصتی که مییابند خاطر مقدس را بر ابقای الفاظ  
و الیهام معانی اصول قانون و میدارند لهذا ما و امیکه کمور واقعه بر قوانین اساسی  
جبران نشده و اعاده احترام قانون بسل نیامده است و در آینه کلیه امورات در مجاری  
قانونی حل و فصل نشود و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد که بر حفظ  
تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و بمثل آنچه تنا به حل و اتعشده باردیگر نقض عهد  
قانون نخواهد شد، مجبوریت تامه وارد خواهد بود که و کلای ملت با تقضای وظایفی  
که دیانتاً و وجداناً با شهادت خداوند و توسط قرآن مجید بر عهد گرفته اند عدم  
امکان تحمل خود را بفشار فوق العاده مسئولیت یک ملت بموکلین خود اعلام نمایند  
والسلام علی من اتبع الهدی، این لایحه بقلم مستشار الدوله و کیل آذربایجان نوشته  
شده روز یکشنبه در مجلس خوانده میشود و از شاه وقت میخواهند هیئتی از و کلاء با  
این لایحه شرفیاب گردند در دادن وقت یکروز تأخیر میشود و روز دوشنبه قرار است  
اطلاع بدهند و کلاء شرفیاب گردند شب دوشنبه از طرف انجمن اصناف بنگارتند خبر  
میدهند که حاج شیخ محمد واعظ بانجمن آمده نطقی کرده و انغمه مخالف خوانده است  
از بعضی ناطقین و نویسندگان بدگویی کرده مردم دلنگ شده اند و تقاضا میشود که  
نگارنده صبح دوشنبه بانحداریه تجار و اصناف برود روز مزبور بان مجمع حاضر شده  
جمعیت از تجار و کسبه و عرافان بسینر است بتقاضای حاضرین نطق طولانی میکنم  
در ضمن آنها را بانحداد و یگانگی تشویق کرده بر حفظ اصول قانون اساسی ترغیب  
مینمایم و در مقام تأکید میگویم شنیده ام بعضی گفته اند چه ضرر دارد بعضی از اصول  
قانون اساسی نقض شده باشد و خون کسی ریخته نشود گوینده این حرف معنی قانون  
راندانسته و گرنه این حرف را نمیزد قوانین بهم پیوسته است یکی که نقض شد مثل  
اینست که همه نقض شده باشد ایران مخصوص این عده نفوس حالیه نیست بلکه الی الابد  
حق ایرانی است که بهر صده وجود میآیند اگر قسمت اعظم نفوس حالیه کشته شوند که  
قانون برای ایرانیان آینه محفوظ بماتد جزاوار است و زیان نکرده اند بیست چند

## فصل سی و یکم

فرق است میان این اعتقاد و آن اعتقاد بعد شرحی در خصوص متفرق شدن مردم در جمعه دوازدهم میگویم که شما از این بابت دلتنگ نباشید این عین صلاح بود که بر همه کس از خارجه و داخله معلوم گشت ملت سرکش و یانگی نیست بلکه مطیع و فرمانبردار است حالا آنروز گفتند بروید رفتید مجلس هم لایحه‌ای نوشته حضور شاه خواهند برد و تقضایی که در قانون اساسی شده جبران میشود شرحی از فواید دین و اصل اعتقاد خصوصاً دیانت اسلامی نقل میکنم و مجلس ختم میشود بعد از ختم مجلس منتخبین سه انجمن جمع شده نگارنده هم با آنها نشسته در خصوص اصلاح شاه با ملت و جبران نقض قانونی که شده صحبت میداریم در اینحال خبر میرسد که میرزا سلیمانخان را گرفتند میرزا سلیمانخان شخصی است سنی و پنجساله مستوفی و محاسب نظام از مشروطه خواهان جدیدست و با حوزه نافذ در مجلس و ملت ربط کامل دارد تصور میشود چون ذخیره قشونی در دست اوست توقیف گشته مبادا بتواند بمیلیون کمکی بنماید ضمناً آبچشمی هم از نظاهیان بگیرند که مساعدتی با مشروطه خواهان نکنند خبر گرفتاری میرزا سلیمانخان مرا افسرده میکند چه بامن دوستی دارد به علاوه لطمه ایست که بمیلیون وارد میشود مسئله در انجمن مطرح شده عریضه استفسار بمجلس مینویسند صیب گرفتاری او را میبرسند و اقدام در استعفا وی را تقاضا میکنند آقایان میروند عریضه را بنویسند خبر میرسد انجمن اصفهان بدینین این سه انجمن آمده اند انجمن اصفهان عبارتست از مدیرش که میرزا محمود تاجر باشد و سید عبدالرحیم اصفهانی و مستشارالتجار و بعضی دیگر از رفقای آنها که بیرابطه با حوزه مرکزی درباری نمیشاند آمدن این جمع باین محل معلوم است برای مقصدیست بنفع حوزه استبدادی واردین اظهار میکنند چون انجمن اصفهان اغلب اجزایش تجار و کسبه هستند خواهش میکنیم ماهم جزء این سه انجمن باشیم نگارنده ساکت است و واردین از بودن من در این مجلس مکدر و متعیرند چون مقصد اصلی را که دارند با حضور نگارنده نمیتوانند اظهار نمایند یکی از اعضای انجمن اصناف که انجمن اصفهان را میشناسد و روابط آنها را میداند اظهاراتی میکند که پذیرفته شدن آنها در جزو سه انجمن دچار

### تفرقة ملیون و عریضه مجلس بشاه و جواب آن

اشکال میشود و بالاخره نگارنده زودتر میرود و واردین هم بی آنکه مطلب خود را که برای آن آمده اند اظهار کنند روانه میشوند اما مقصد اصلی واردین آنکه از حوزه استبدادی درباری بر رؤسای انجمن اصفهان دستور داده میشود که از طرف انجمنها لایحه‌ئی بمجلس نوشته شود مفادش آنکه اکنون که خاطر شاه متوجه رفتن هشت نفر از ملیونست چه بهتر که مجلس بگوید این هشت نفر مسافرتی بنمایند تا رفع غائله شده کار باصلاح بگذرد اینمطلب ابتدا در انجمن اصفهان مطرح شده است و اعضای جزو آنها که از روی بیخبری باصل خیال که اینها بهانه است و اگر بجای هشت نفر هشتاد نفر هم بروند باز حوزه استبدادی از خیالات خود که برهمزدن اساس است دست بر نخواهد داشت باین لایحه رأی داده اند فرستاده اند انجمن آل محمد و انجمن حقوق بعضی دیگر از انجمنهای موافق با دولت هم آنرا امضاء کرده اند اینک آمده اند بلکه بتوانند این سه انجمن متحد که تجار و اصناف و صرافانند و مهمترین انجمنها است نیز امضاء نمایند همینکه مرا آنجا میبینند چون یکی از آن هشت نفر هستم و احترامات فوق العاده تجار و اصناف را نسبت بمن مشاهده میکنند مناسب نمیبینند اظهار کنند خصوصاً که میبینند پذیرفته شدن آنها در جزو انجمن باشکال بر خورد مایوس مراجعت مینمایند.

## فصل سی و دوم

### تحصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن

طرف عصر این روز انجمن مجاهدین بنکارنده اطلاع میدهند با احتیاط رفتار کنید و شب در منزل خود نمانید که خطر بشما نزدیک است ساعتی بعد از طرف تندروان مجلس اخطار میشود که بفوریت و با احتیاط خود را به مجلس برسانید چون بمجلس میرسم یکی از رفقاء میگوید بروید باغ عقب در عمارت فوقانی با ما کاردارند میروم میبینم چند نفر از رفقاء هستند و قرار شده باز که بیرون مخصوصی از ما منعقد شود ملك المتكلمين میگوید شما باید شبها هم اینجا بمانید علت میرسم میگوید اولاً اینجا کار داریم و شاید مذاکره طول بکشد و بتوانید بروید و هم بیرون رفتن برای ما احتیاط دارد شاید اسباب گرفتاری فراهم شود بالاخره معلوم میشود چون انجمن مجاهدین تقسیم میشوند بخانههای بعضی از وکلای تند رو که محل خطرند برای محافظت آنها و اکنون که ما چند نفر هم همان مخاطره را داریم باید ما را هم محافظت کنند و نمیتوانند متفرق شده هر کس را در منزل خود حراست نمایند لهذا قرار داده اند ما شبها یکجا جمع باشیم و عده ای از مجاهدین اطراف این عمارت را حفاظت نمایند بملاوه عجمالتأمجلس امن است و در اینجا نمیتواند کسی را توقیف نمایند بهر حال نگارنده هم در باغ بهارستان توقف مینماید ملك المتكلمين است و سید جمال الدین و سید محمد رضای مساوات و میرزا جهانگیر خان مدیر صور و میرزا داود خان و میرزا محمد خراسانی مدیر روزنامه حقوق و اسدالله خان که سابقاً نظامی بوده و میرزا اسدالله خان خواهرزاده مدیر صور و میرزا علی اکبر خان دهخدا و یحیی خان برادرش و شریف خان و چون بعضی از این جوانان جزء سربازان ملی هستند دوازده قبضه تفنگ هم با مقداری فشنگ در این اطاق هست

## تعمیر در بهارستان و وخامت عاقبت آن

شبها باستثنای دو سه نفر از ماکه تفنگ بردار نیستیم باقی جزء مجاهدین تا صبح بنوبه کشیک دارند نگارنده از شب سه شنبه شانزدهم جمادی الاولی تا شب سه شنبه بیست و سوم بعضی از شبها در مجلس میمانم و بعضی از شبها بخانه می که اهل و پیام آنجا هستند میروم و بعضی از شبها در خانه میرزا علینقیخان مستشار السلطان بطور خفا میمانم و هر وقت از بهارستان میخواهم بیرون بروم با احتیاط حرکت میکنم که کسی ملتفت نشود اطراف بهارستان هنوز امن است ولی دور رفتن البته خطر دارد در چهارشنبه هفدهم گاهی ژاندارم و سرباز سیلاخوری و پلیس شهری اطراف بهارستان متفرق دیده میشود ولی کسی را متعرض نمیکردند شبها از مغرب که میگذرد تکلیف معلوم نیست که بمانم یا بروم و اگر بروم کجا بروم مردم همه متفرق میشوند فقط اشخاصی که نمیتوانند بروند میمانند سخت میگذرد یک شب با افسردگی که نه میل داشتم بروم و نه میتوانستم بروم برادرم میگوید خوبست برویم منزل آقا سید عبدالله آنجا میمانیم چونکه جمعی از اشخاص که برای خود خطر تصور میکنند شبها در منزل آقا سید عبدالله یا آقا سید محمد میمانند بتصور اینکه آنجاها امن خواهد بود جواب میدهم شما بروید برای من ناگوار است آنجا بیایم بعد از رفتن او چکنم از معاضد السلطنه که رئیس کمیسیون اداره مجلس است میپرسم آیا ممکن هست من شب در عمارت مجلس بمانم میگوید بلی ممکن است میگوییم بسرایدارها بسپارید اگر آخر شب خواستیم بیایم در عمارت بخوابیم مواظبت نمایند او هم همسپارد ولی بعد از شام که میبینم جای خواب را از منزل رفقا جدا کنم موجب رنجش باطنی آنها میشود اقدام نمیکنم و تا صبح انتظار شیخون زدن دشمنان را داریم چونکه شنیده میشود نردبانهای بلند تدارک میبینند که از دیوار عمارت بالا آمده مارادستگیر نمایند روز چهارشنبه نمایندگان تجار و اصناف و صرافان بمجلس آمده اظهار میکنند ما دیگر نمیتوانیم در انجمنهای خود بمانیم و بازار هم بسته خواهد شد ما باید بیاییم در مسجد سیم سالار اقامت کنیم هیئت رئیسه مجلس بملاحظاتى که سابق نوشتیم باینکار رضامیدهند میروند نزد آقا سید عبدالله او میگوید یا در مسجد جامع بمانید و بیایید در مسجد سیم سالار آنها



هم مسجد سپهسالار را اختیار میکنند و از روز پنجشنبه هیجدهم در مسجد ناصری همان سه انجمن جمع شده تدارك شام و نهار مختصری برای خود میگیرند خوانندگان این کتاب میدانند که از اول مشروطیت ایران هر وقت لازم شده است است طهرانیان اجتماعی نمایند ناچار بوده اند دیگ پلورا سر بار بگذارند چنانکه در سفارت انگلیس و در حضرت عبدالعظیم و در قم و در مسجد سپهسالار و در مجلس مکرر بتجربه رسیده است و اگر نبودند و کلای آذربایجان و جمعی از مردم آن مرز و بوم و بعضی نقاط دیگر که در واقعه میدان توپخانه در نهم ذی القعدة تفنگ بدوش گرفته میبای دفاع ملی شدند و جمعی از جوانان طهران بآنها تاسی کردند کسی در طهران بصرافت نبود که لازم خواهد شد در مقابل رجاله مخالف یا قشون دولت اسلحه برداشته دفاع نمایند و تصور میشد وظیفه ملت فقط جمع شدن و حرف زدن و بد گفتن و بد نوشتن و آتش و پلو خوردن است خلاصه باز سور مختصری در مسجد تدارك دیده میشود تجار و کسبه و اصناف مجتمع میگرددند ولی مجلس اجازه نمیدهد تفنگداران ملی اسلحه بردارند خاصه که از روز دوشنبه بعد قزاقان هر کس در شهر تفنگ داشته باشد از دستش گرفته ضبط میکنند که بسیون اتحادیه نظام ملی در انجمن مظفری منعقد است ولی اولاً میان رؤسای کمیسیون اختلاف است ثانیاً از جانب حوزه ریسه استبدادی خبرچین در میان آنها متعدد هست که اسرار آنها را بمرکز اطلاع میدهند در اینصورت از این کمیسیون هم بدیهی است کاری ساخته نیست چند نفر از مجاهدین در مقابل تعرضی که قزاقان بمجاهدین میکنند جرئت کرده از دست قزاقان چند قبضه تفنگ بگیرند ولی بفوریت از طرف دولت میآیند پس میگیرند و قرار میشود که مجاهدین متعرض قزاقان نشوند قزاقان هم از دست مجاهدین اسلحه نگیرند یکی دو روز بالنسبه آرام است و باز دوباره قزاقان شروع میکنند بتعرض تفنگداران هم جرأت نمیکند با تفنگ بمجلس و مسجد آمدن نمایند از اینجهت روز بروز از قوه دفاع ملی کاسته میشود و کلای شاه در مجلس هر چه میتوانند دل مردم را خالی میکنند از طرف دیگر هم هر چه از طرف شاه تهدید میشود ما باور نمیکنیم واقعیت داشته باشد و همه را حمل بر توپ و تشرینماییم خلاصه عصر این

### تحصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن

روز آقاسید عبدالله را دیده باو میگویم اعتقاد من این است اگر این مردم در مسجد جامع میماندند و بعضی از علماء هم با آنها میبودند بهتر بود که در مسجد سپسالار جمع میشدند زیرا آنجا اگر بودند عنوان تغییر میکرد و بعنوان مظلومیت در صدد احقاق حق خود بر میآمدند اما اینجا عنوان طرفیت و اعمال قوه دفاع ملی است در صورتیکه اسباب مدافعه آنطور که میباید فراهم نمیشد آقاسید عبدالله میگوید بلسی اینطور است ولی مردم ترسناکند و جرأت نمیکند آنجا بروند اینجا بملاحظه نزدیکی بمجلس و بودن ما تا یکدرجه اطمینان دارند بعد میگویند سست گرفتند و خود را وادادند آنطرف هم جری شده است اعتقاد اینست باید سخت گرفت و اسلحه را هم ظاهر کرد بلکه آنطرف قدری ملاحظه کند و اضافه میکند این جمله را که همینقدر بدانید اگر يك طفل دم مسجد یا بهارستان خون از دماغش در بیاید من آن کاری که باید بکنم خواهم کرد مرادش اینست که حرف آخر را درباره شاه خواهم گفت این غرور را که از او میبینم میگویم آخرش بخیر باد روز جمعه جمعیت در مسجد زیاد میشود و تعطیل عمومی شده تدارك طول دادن ایام تعطیل را میبینند از جمله میخواهند و جیبی حاضر کرده بعضی از شاگردان بازار بدهند که بتوانند تعطیل را طول بدهند و از هیچ کجا صورت نمیگیرد حاج امین الضرب که محل توقع اینکار است همراهی نمیکند و عمده ملاحظه او تنها ماندن از رفقایش میباشد که مهمترین ایشان حاج معین التجار بوشهری است که اغلب بواسطه بدگویی مردم از او بملاحظه که از شاه دارد این او آخر بمجلس نمیآید و از نیامدن او حاج امین الضرب مکدر است یکروز صبح زود آقا سید عبدالله میرود بخانه معین التجار و بهر زبان هست او را راضی میکند بمجلس بیاید و قرار میدهد بولی هم بدهد ولی او بقرارداد خود رفتار نمیکند بهر حال وضع مالی ملیون بی نهایت درهم و برهم است در مجلس پول پیدا نمیشود و تمام کارها بواسطه بی بولی مختل مانده بی دربی خبر میرسد شاه جمعیت جمع میکند تمام قراولهای درخانیها را برداشته بار دو برده اند سربازهای مامقانی که اغلب در شهر کسب میکرده اند همه را جمع کرده لباس و تفنگ داده اند از قزاق و سوار و سرباز و متفرقه

سه چهار هزار نفر با چند توپ شریتل و غیره در اردو جمع است یکی از شبها که تگارانده بخانه مستشار السلطان میرود آنجا می‌شنوم که روز جمعه یازدهم فرستاده‌اند تمام خانهای اعیان و اشراف که اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار است خبر کرده‌اند حمله بمجلس خواهد شد شما اهل و عیال خود را بمحلّه دیگر بفرستید و هم روز جمعه صورت تلگرافی دیده میشود که از جانب شاه بملازم مخبره شده برای احضار فوج آنجا با مضای امیر بهادر جنگ بی اطلاع وزیر مسئول اینها شاهد حال است که مشروطیت در باغشاه منحل شده و آنجا امتناعی بقانون اساسی نیست خلاصه روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه مجلس انتظار رسیدن جواب لایحه خود را از شاه دارد و تصور میکند شاه نمیتواند جواب ناهساعد از آن لایحه بدهد و قطعاً تسلیم شده و نقض قانونی که نموده است جبران خواهد کرد و اطمینان خواهد داد که دیگر خلاف قانون رفتار نکند و اگر کرد از سلطنت خلع باشد معلوم است هوای بهارستان با هوای باغشاه تفاوت کلی دارد روزیکه رئیس مجلس باشش نفر از نمایندگان لایحه را نزد شاه برده‌اند و رئیس میخواست است لایحه را بنخواند شاه میگردد و میگوید خودم میخوانم و جواب خواهم فرستاد و نمایندگان بی اعتناعی میکنند معلوم است لایحه را که پیش از رسیدن بتوسط نمایندگان او از همه چیزش خبر دارد میداند در حوزه تندروان مجلس نوشته شده و دست چه اشخاص داخل بوده و اکثریت مجلس محض حفظ صورت موافقت نموده است بهتر از این پذیرایی نخواهد کرد و هم در این ایام شنیده میشود سفارت روس بحمایت از شاه سفارت فرانسه را و داشته است از سفرای دیگر دعوت کند و در آن مجلس از انجمنهای ملی و تجاروز از حد نمودن آنها و تندروان تندروان ملت گفتگو شده بالاخره بسفرا اظهار داشته است که شاه برای حفظ امنیت میخواهد چند نفر اشخاص مفسد را که در گرفتاری آنها خود را ذیحق میداند تبعید کند و سفراء را باخود موافق کرده بشاه اطمینان داده است از این رو شاه از طرف خارجه‌ها در اقداماتی که برضد مجلس میکند تگرائی ندارد و باید دانست که انگلیس هم در اینوقت کاری بمجلس و مشروطه مائدارند و از موافقت با روسها دریغ نمیکنند اینست که دست

### تخصن در بهارستان و وخامت عاقبت آن

و پای کارکنان مجلس یعنی از تندروان سست شده سیاست داخلی و خارجی را با خود ناساعد و با شاه مساعد میبینند من از خارج شنیده بودم سفرای خارجه در اینوقت برعکس نهم ذی القعدة بعنوان مداخله ملیون در کار وزارتخانهها با شاه همراه شده اند و در اینوقت قطع حاصل مینمایم تندروان مجلس هم بمفلوویت خود یقین دارند فقط ناساچار هستند تا دم آخر بمجلس آمد و رفت کرده صورت ظاهر را نگاهدارند خلاصه روز شنبه بیستم جمادی الاولی جواب لایحه مجلس از طرف شاه بتوسط حسنخان امین الملك میرسد جوانان مجاهد میخواهند امین الملك را بازای میرزا سلیمانخان که گرفتار شده توقیف نمایند و گرو نکهدارند آنها را منع میکنم و نمیخواهیم از طرف ما اقدامی برخلاف قانون شده باشد جواب شاه و هیئت رئیسه مجلس خوانده میشود و میبینند جواب مطالب لایحه مجلس نیست بلکه گله گذاریست و باز یاد آوری وقایع گذشته که در فلان قضیه چه کردید و در فلان قضیه من چه کردم و اغلب دلتنگی از اقدامات ملیون است در مجازات اشرا و مقصرین و کوتاهی کردن در مجازات مرتکبین بمب - هیئت رئیسه مجلس صلاح نمیبیند این جواب اشاعه شود و اشاعه نمیشود روز بعد هم صنیع الدوله میآید و کاغذ را پس گرفته نمیکند در مجلس بماند و منتشر نشده شب یکشنبه بیست و یکم وزراء آمده عنوان میکنند که شاه سه مطالب میخواهد اگر مجلس همراهی میکند کار اصلاح میشود اول آنکه اقتدارات شاه مانند اقتدارات امپراطور آلمان باشد.

دوم آنکه حق داشته باشد همه وقت ده هزار قشون در طهران نگهدارد.

سیم آنکه اختیارات تام در کار قشون داشته باشد وزیر جنگ نزد شخص شاه

مسئول باشد.

از این سه خواهش معلوم میشود که درخواست اول میخواهد اختیاراتی بیش از

آنچه در قانون اساسی برای او معین شده دارا گردد و درخواست دوم چون عنوان نظام

ملی که پیش آمده و یکمده از جوانان مملکت تحت سلاح رفته اند آرام او را قطع

کرده است میخواهد در مقابل آنها يك ده هزار قشون برای حفظ خود داشته باشد

چنانکه خواهش سیم هم ناشی از همین خیال است و شاید خواهش دوم بتحریر يك

## فصل سی و دوم

زرسها باشد که باین بهانه بر عده قزاق خود بیفزایند بالجمله مجلس هیچیک از این سه خواهش را نمیپذیرد چونکه همه مخالف قانون اساسی است و جواب منفی میدهد و رشته رابطه صوری مجلس باشاه گسسته میشود وزراء مأیوس از اصلاح مراجعت میکنند.

www.KetabFarsi.com

## فصل سی و سوم

### قطع روابط و تصمیم بجننگ

بعد از جواب منفی که مجلس از تقاضاهای شاه میدهد وزراء مایوس از اصلاح مراجعت میکنند و ازدحام در مدرسه سپهسالار زیاد میشود و بوقلاء فشار سخت میآورند که مبادا سمیت بگیرند و کار را بآخر نرسانند یعنی شاه را خلع نمایند در همین روز لایحه‌ای از طرف شاه باصح و اجازه طبع منتشر میشود مشتمل بر چهار صورت تلگراف یکی از تبریز که از طرف بعضی علمای آنجا در جواب تلگراف راه نجات که بتمام ولایات شده اظهار دعاگومی نسبت بشاه شده است دوم تلگراف جمعی از مردم قم که باز در جواب راه نجات اظهار همراهی با شاه کرده اند سیم تلگرافی از یزد در همین موضوع به‌لاوه نوشته‌اند هزار و هشتصد نفر از جان گذشته برای خدمت حاضر هستیم چهارم تلگرافی است که ظل‌السلطان از شیراز در توسط از جلال‌الدوله بشاه نموده است نشر این لایحه با اهمیتی که بآن داده‌اند و دستخط شاه را در اجازه طبع و نشر آن پای ورقه طبع کرده‌اند در انظار خفیف می‌آید و موجب استهزاء میشود در صورتیکه تلگرافات بسیار از تمام انجمنهای ملی بمجلس رسیده بود و در پاره‌ئی از آنها تصریح بخلع شاه داشت و مجلس اجازه طبع آنرا نداده است بعد از نشر این ورقه از طرف شاه بر هیئت رئیس مجلس سخت میگیرند که تلگرافات مزبور در این موقع نشر شود و باز اجازه نمیدهد اما انقلاب مردم زیاد است و تزلزل فوق‌العاده دارند اشخاصی که شبها در بهارستان میمانند از آنجا بیرون نمیروند اما من بدو ملاحظه هر شب آنجا توقف نمیکنم یکی آنکه اشخاص نااهلی که نه اطمینان از آنها هست و نه از معاشرت آنها داخلتر هستیم آنجا آمد و شد میکنند و گاهی شبها هم توقف مینمایند ملاحظه دوم

## فصل سی و سوم

آنکه عنوان تحصن در بهارستان را برای خود خوش ندارم در صورتیکه هنوز آشکارا بر ضد من حکمی صادر نشده است آقا سید جمال الدین واعظ و آقا سید محمد رضای شیرازی مدیر مسارات هم همین روبه را پیش گرفته گاهی میمانند و گاهی میروند و شبهای آخر را بیشتر توقف میکنند بعضی که جزو هشت نفر مقصر شاه خواسته نیستند بملاحظه حفظ خود و با بملاحظه اینکه رفقا در بهارستان مانده اند جزو متوقفین شده اند مانند بهاء الراءظیه و سید یعقوب و شیخ عبدالعلی مؤید و بعض دیگر.

از اشخاص مقصر درجه اول چهار نفر هستند ملك المتكلمين ميرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل و میرزا داود خان علی آبادی سید جمال الدین واعظ اصفهانی. رائق و فائق امور این حوزه حسین آقای کاشانی است اجزای اداره صور اسرافیل هم مانند میرزا قاسم خان تبریزی و غیره هستند و اداره صور در واقع آنجا است و هم قاضی قزوینی و میرزا علی اکبر خان دهخدا و برادرش میرزا یحیی خان و میرزا محمد خراسانی و آقا میرزا معصن نجم آبادی و آقا سید جلیل اردبیلی نائب مدیر انجمن آذربایجان و مدیر الصنایع جزو متوقفین در بهارستانند.

شام و نهار این جمع را میرزا اسدالله کتابفروش اداره میکند ولی بواسطه بی پولی در نهایت اختصار و ناهرتب حتی دوسه روز آخر که در مسجد سپهسالار برای انجمن تجار و اصناف نهار و شامی مهیا میکنند و برای ماهم میآورند بی وضع و بی ترتیب است و ملك المتكلمين مخصوصاً از این بابت شکایت دارند نگارنده هر وقت آنجا هستم نهار و شام مختصری از خانه ام میآورند ولی کمتر خود مصرف مینمایم روزی یکی دو مرتبه کمیسیون منعقد میشود ما دوازده نفر یا کمتر جمع میشویم و تقی زاده که رابط این حوزه است با هیئت رئیسه مجلس میآید و قایع را اطلاع میدهد و بعد از مشاوره نظر اینحوزه را گرفته می رود.

شب یکشنبه را نگارنده در آخر شب بخانه یکی از دوستان رفته تا صبح از صدای شلیک در شهر بی آنکه معلوم باشد شلیک کننده کیست نه من خواب نمیروم بلکه تصور میکنم بسیاری از مردم شهر خواب نمیکند روز یکشنبه صبح زود از آنخانه که شب را آنجا بروز آورده با

### قطع روابط و تصمیم بجنگ

برادر من بدیدن حاج سید محمد پسر امام جمعه طهران که تازه از نجف آمده میروم و نمیخواهم بدانند بواسطه تحصن در بهارستان یا خوف از گرفتاری بدیدن او نرفته ام هر کس در آن مجلس مرا میبیند خاصه کسانی که از قضایای باغشاه و خطر ناکی اوضاع برای من اطلاع دارند حیرت میکنند که من بملاحظه بیک مجلس عمومی وارد شده ام خصوصاً که بقزاقان دستور داده شده است چند نفر از متحصنین را اگر در خارج بهارستان ببینند با گلوله بزنند و نکارنده یکی از آنها است و چون ببهارستان بر میگردد ملك المتكلمين میگوید عجب است از شما که بدون هیچ ملاحظه میروید و میآید بعد میخندد و میگوید معلوم میشود اطمینانی حاصل کرده اید میگویم اینچه خیال است از کجا اطمینان دارم اطمینان من بقوت قلب خودم است شما هم خوب نمیکنید یکجهت اینجا توقف کرده هیچ بیرون نمیروید میگوید آخر تقصیرات هم درجه دارد بعضی تقصیرشان کمتر است و بعضی بیشتر البته شما بقدر من مقصر نیستید سخن باینجا قطع میشود بواسطه این مذاکره و دلجوئی از دوست خود که بینهایت برایشان احوال است شب دوشنبه رادر بهارستان میمانم نیم ساعت بغروب مانده وزراء مایوس از اصلاح میروند تقی زاده بنکارنده میگوید کمیسیون باید منعقد شود مذاکرات لازم هست در حالتیکه آثار دهشت و اضطراب از بشره اش ظاهر است نه تنها او بلکه همه اضطراب داریم و تصور میشود همانشب ما را در بهارستان دستگیر خواهند کرد میآیم رفقا را پیدا کنیم میبینم ملك المتكلمين کنار نهر آب در آخر باغ روی فرشی بسا یک نفر دیگر نشسته پهلوئی آنها مینشینم و میرزا جهانگیر خان را و امیدارم رفقا را جمع کرده کمیسیون منعقد گردد در اینحال حسنخان امین الملك از مجلس در آمده بطرف ما میآید که از در آخر باغ بیرون برود چشمش بما میافتد از دور سلام کرده میگوید حال میکنید میگویم بلی شما هم بیایید بنشینید حال کنید شما اینجا چه میکنید امین الملك از این سؤال وحشت میکند چون خیال مجاهدین را روز پیش در باره خود شنیده بوده است تصور میکند میخواهیم او را توقیف نمائیم ملك المتكلمين میگوید بودن ایشان در بهارستان مثل بودن من است در باغشاه امین الملك از این حرف بیشتر اندیشه میکند در اینحال من دست او را گرفته



### فصل سی و سوم

میخواهم بنشانم دست خود را رها کرده میگویند بعد از این حرف دیگر نشستن ندارد و با شتاب روانه میشود کمی بعد اعتضاد السلطنه پسر ناصرالدینشاه جوان هیجده ساله که چند سال در فرنگ تحصیل کرده و چون امر مهاجرتش مختل بوده بطهران آمده در یکی از عمارتهای قسمت شمالی بهارستان منزل دارد با ملامش وارد شده با هاینشیند و اظهار مشروطه خواهی کرده در ضمن صحبت معلوم میشود بسا از طرف شاه گفته شده است منزلت را از بهارستان بیرون ببرد اکنون آمده بنوکرهای خود دستور بردن اسبابش را بدهد از این مطلب محقق میشود بهارستان بزودی مورد حمله خواهد شد خلاصه پاسی از شب میگذرد رفقا جمعه شده کمیسیون منعقد و مذاکره بسیار میشود همه باس آور در آخر شب تقی زاده میرود بمنزل خود که نزدیک بهارستان است و میپارد که اگر امشب از خانه او صدای شلیک بلند شد مجاهدین بکمک او و رفقایش بروند چه تصور میکند حمله بخانه او بشود بعد از رفتن او دیگر غیر از متحصنین کسی نیست شام مختصری صرف میشود و هر يك به حال خود هستند نگارنده قدم میزند بر ابرمملك المتكلمین که روی فرش در نهایت تفکر نشسته میرسم حال پریشان او را دیده يك شعر از تضمین میرزا ابراهیم ساغر اصفهانی را بخاطر آورده بمناسبت حال میخوانم اشك از چشم همه جاری میگردد و شعر این است :

حبيب در شب عاشور با صحابه نشست

بخر می و بگفت ای گزیدگان الت

رسید موسم سیر ریاض جان پیوست

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست

صلای خوشدلی ای صوفیان باده پرست

رفقا با حال منقلب برخاسته استراحت مینمایند و باید دانست اگر این شب را نگارنده در بهارستان نمانده بودم شب بعد از آن را بالقطع آنجا میماندم و اکنون شاید زنده نبودم که این کتاب را بنویسم و لکن چون عمر من با آخر نرسیده بود بجای شب سه شنبه شب دوشنبه آنجامیمانم روز دوشنبه صبح زود مجلس شورایی صراحتاً منعقد میشود مذاکرات دیشب وزراء

### تضع روابط و تصمیم بچنگ

طرح گشته گفتگوی بسیار مینمایند در این مجلس عموم نمایندگان ساکت هستند و با حمایت ملت و بر ضد شاه سخن میگویند رئیس مجلس میبیند مجلس صورتاً موافق است و مخالفی نیست مجلس را اعلنی کرده با حضور تماشاچیان مذاکرات وزراء را میگوید خبر بمامیرسد فوراً خود را بمجلس میرسانیم میبینم هنگامه غریبی است نمایندگان فریاد میزنند و جوش و خروش مینمایند بعضی میگویند تا هشت ساعت دیگر باید این اردو را از خود دور کند و نقض قانونها که شده جبران نماید و از آتیه تأمین بدهد بعضی میگویند بیست و چهار ساعت مهلت دارد که این کارها را انجام بدهد بعضی از شدت شوق گریه میکنند که توانسته اند حرف خود را بزنند حاج میرزا ابراهیم آقای تبریزی جوش و خروش بسیار کرده مجلس را بیجان میآورد و بالاخره قرار میشود وزراء را بخواهند و مطلب را بتوسط وزراء بشاه برسانند مجلس پیش از ظهر ختم شده همه به شدت در خلقیکه در بهارستان و مسجد هستند میافتد مقارن اینحال آقاسید عبدالله و آقاسید محمد و سایر آقایان هم از مسجد سپهسالار که مردم آنها را در مجمع خود برده اند برگشته در اطاق مجلس مینشینند از یکطرف سربازان ملی مسلح شده در انجمن مظفری و انجمن آذربایجان و انجمن مجاهدین و در خود بهارستان جمع میشوند نمایندگان منتظر آمدن وزراء هستند و کلای طرفدار شاه بهر وسیله هست ساعت بساعت باو خبر میدهند بلکه شاید دستور هم بدهند بر میگردد به سوزه رفقاء میبینم ملك المتكلمين شخص فشنگ فروشی را طلبیده میخواهد هزار دانه فشنگ از او خریداری کند فشنگ فروش از یکطرف از شاه میترسد و از طرف دیگر از مشروطه خواهان ملاحظه دارد بهر صورت بانصد در فشنگ میفروشد و متعذر میشود که بیش از این ندارد وای برای خرید همین مقدار کم فشنگ هم پول نیست بالاخره از این و آن قرض مینمایند که از جمله بیست و پنج تومان از بهاء الواعظین آشوب طلب وام میگیرند و این عین پولی است که در تقسیم مبالغی که از ورثه فریدون فارسی برای مجازات قتل او گرفته شده قسمت این شخص شده است باری در چند ساعت مهلت که هست کارکنان از نمایندگان و ملیون بوظیفه اینروز رفتار نمیکنند و باز حالت انتقار دارند که شاه از هیاهوی مجلس

## فصل سی و سوم

ترسیده دست از مخالفت بردارد بعقیده نگارنده باید در این چند ساعته فرصت آن چند نفر که مورد نظر شاه هستند و اهل جنگ نمیباشند شبانه خود را بمأمنی برسانند که در مجلس نباشند و از طرف مجلس بسفرای خارجی نوشته شود جواب این لایحه مجلس از شاه نرسید و ملت غیر از جبران نقض قانونها که شده و اطمینان از آتیه مقصدی ندارد و غیر از دو روست نفر مستحفظ مخصوص که در ماه ذی القعدة بموجب دستخط شاه بمجلس داده شده مسلحی اینجا نمیباشد و بهر حال اگر آماده جنگ هستیم باید قوه خود را سنجیده آنگاه اقدام کنیم و اگر آماده اصلاح هستیم باید بدون فوت وقت بتمام وسائل داخلی و خارجی متوسل شد اسباب اصلاح را فراهم آورد ولی ۲۴ ساعت بشاه مهلت میدهیم بی آنکه تدارک بعد از مدت را در صورت مخالفت دیده باشیم و این از نقصان تجربه و عدم رشد سیاسی ما است که بیگانهان را بعاقبت و خیم گرفتار میسازد.

واما حال بهارستان و بهارستانیان در بعد از ظهر این روز علماء و و کلاء در شمال باغ بهارستان متفرق هستند و همه مبهوت و متحیر آقا سید عبدالله کسالت مزاج دارد و در خیابان باغ فرشی افکنده و بستری گسترده اند در بستر افتاده بمتکای متعدد تکیه داده است و جمعی اطراف او نشسته اند آقا سید محمد گاهی در سبزه های باغ نشسته سبیل میکشد و گاهی با و کلاء قدم میزند حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران و ظمیر الاسلام برادرش که با دربار مربوطند و بملاحظه حفظ صورت و اطلاع بر احوال بهارستان آمد و رفت دارند بی آنکه آثار ملالی از صورتشان ظاهر باشد با بعضی از ملاهای دوم و سیم گوشه ای نشسته تماشا میکنند در این وقت برهینخیزند بروند نگارنده آنها را تعاقب کرده میپرسم کجا میروید جواب میدهند همین نزدیکها میرویم و بر میگرددیم ظمیر الاسلام از نگارنده میپرسد وضع را چگونه میبینید میگویم خوب نمیبینم میگوید چه خواهد شد جواب میدهم آخر طوری میشود میگوید تا کی؟ جواب میدهم تا فردا چون اظهار میکنم زود برگردید حاج میرزا ابوالقاسم بطور استهزاء میگوید پیش از آمدن وزراتان ما خواهیم آمد بایکلبخندی که میفهماند از خبر دار دوزراء

### قطع روابط و نصیبه بجنگ

نخواهند آمد و اگر بیایند هم تهری نخواهد داشت بهر حال آنها میروند رئیس بجای ما  
هستند از الدوله آمده آقا سید عبدالله را برداشته در گوشه می با بعضی از وکلای تندرو مدتی  
صحبت میدارند بی آنکه بر ما معلوم شود چه صحبت داشتند و عیب کار اینست که در این  
وقت تنگ هم باز با هم همفکر و خیال نمیباشیم اگر چه از بس منافق در میان هست چه  
در علماء و چه در وکلاء نمیشود مطالب را عانی کرد بالجمله تا نزدیک غروب آفتاب  
خبری نمیرسد وقت مغرب علماء بمنزلهای خود میروند ما هم جوچه جوچه در باغ بهارستان  
نشسته صحبت میداریم ملك المتكلمين بینهایت پریشان خاطر است حاجی سید نصر الله  
سادات اخوی روزنامه حقوق را در آورده شعرهای صدر السلطنه را که برای جشن سلامت  
شاه از قضیه بمب ساخته و بسیار مهمل است معض تفریح خاطرها میخواند و بجای چاره  
اندیشی برای فردا تفریح مینمایند امین الضرب و حاج علی حاج حبیب تاجر شال فروش  
دست یکدیگر را گرفته قدم میزنند آنها را صدا میگویم امین الضرب میگوید باشما نمیشود  
نشست اشاره باینکه شمارا مفسد میخوانند و شاه باشما طرف است خلاصه قدری از  
شب میگذرد صنیع الدوله و مشیر الدوله باحالت پریشان وارد شده میروند آخر باغ  
بهارستان با هیئت رئیسه مجلس خلوت میکنند یکی از وکلاء دست صنیع الدوله را  
گرفته میپرسد چه شد صنیع الدوله دست خود را بسختی رها کرده میگوید چگونه میتوانم  
نتیجه را اینجا بشما بگویم یکی از مجاهدین بمشیر الدوله میگوید شما بیآئینده آنوزیر که  
حالش معلوم است مرادش صنیع الدوله است زیرا مردم نوعاً از صنیع الدوله خوب  
نمیگویند بواسطه خصوصیتی که با امیر بهادر جنگ نموده است و امیر بهادر او را تمجید  
میکند قدری فاصله مؤتمن الملك هم آمده بحوزه آنها وارد میشود در این ایام هر  
وقت این سه وزیر یا يك یا دونفر از آنها میآیند معلوم است از جانب درباریان  
آمده خبر خوشی ندارند و هر وقت همه میآیند یعنی مشیر السلطنه و علماء السلطنه  
و مستوفی الممالک هم هستند معلوم است که شاه را دیده با امیدواری آمده اند  
خلاصه آمدن این سه نفر معلوم میدارد که دستشان به شاه نرسیده خبر خوشی  
نیسازده اند .

نگارنده چون شب پیش در بهارستان مانده است و غالباً یکشب در میان بیرون  
میروم امشب را مصمم هستم بروم و چون از اطراف بهارستان اطمینان ندارم یکی از  
شاگردان خود را که با ملاقات من آمده میفرستم در شگه‌ئی کرایه کرده دورتر از در مجلس  
نگاه میدارد این در آخر باغ بهارستان و زیر عمارتی است که منزل متحصنین میباشد  
میخواهم از آن در بروم معلوم میشود قفل است در صدد می‌شوم کلید آنرا نزد هر کس  
باشد بگیرم میبینم ملك المتكلمین روی ایوان پای عمارت در تاریکی نشسته صد می‌کند  
کلید در را کی میخواهد میگویند فلانی جواب میدهد کلید نزد میرزا داود خان است  
تا میروند میرزا داود خان را بیاورند در را باز کنند می‌آیم نزد ملك که با او صحبتی ندارم  
جوانی را میبینم که در واقعه نهم ذی القعدة او را شناخته‌ام از خبر چینهای مخصوص شاه  
است و طوری امر خود را مخفی کرده خود را مشروطه خواه قلمداد مینماید که هیچکس  
نمیفهمد تنها چون در آن واقعه فهمیده است من از حال او باخبر شده‌ام هیچگاه نزدیک  
من نمی‌آید روزها در مجلس و بهارستان کمتر دیده میشود مگر انقلابی روی دهد که  
میان جمع دیده شود شبها در گوشه و کنار با کسانی که او را شناسند صحبت میدارد در  
اینوقت میبینم این جوان در تاریکی شب تنگ در کنار ملك نشسته با او دوستانه راز  
و نیاز میکند جوان از دیدن من شوش میشود خاصه که میبیند من سر بگوش ملك  
گذارده با حرف آهسته میگویم ولی چه سود که هر چه نمیباید بشود بواسطه خوش  
باور بها شده است ملك میگوید میروید جواب میدهم بلی ملك با کمال یأس و حسرت  
میگوید پس در خانه خود نمانید میگویم خیر جای دیگر میمانم و گماشته خود را اینجا  
میگذارم کمیسیون هیئت رئیس وزراء که بر هم خورد اگر خبر تازه‌ئی هست بمن برسانند در  
را باز میکنند نگارنده خارج شده خود را بدر شگه رسانیده در کوچه که مقابل سفارت  
انگلیس است و عیالات من چند روز است آنجا رفته اند میروم مدتی منتظر می‌شوم  
خبری از بهارستان برسد و نمیرسد آرام نگرفته کاغذی مینویسم بمشیر الدوله که همسایه  
آن خانه است که اگر خبری دارید بمن بدهید برنده کاغذ جواب زبانی می‌آورد که فردا  
صبح معلوم میشود نمیفهمم فردا صبح چه معلوم میشود وزراء بمجلس میروند کار را

### قطع روابط و تصمیم بجنگ

اصلاح کنند یا فردا صبح جنگ میشود اگرچه شدت احتیاط مشیرالدوله را میدانستم ولی از این درجه احتیاط که جواب کاغذ مرا ننویسد تعجب میکنم خاصه که در کاغذ تصریح کرده‌ام اگر جواب بنویسد کاغذ را مفقود خواهم کرد خلاصه آنشب را با کمال نگرانی بسر برده صبح زود مصمم رفتن بیهارستان هستم که صدای تیر بلند میشود دوسه تیر خالی شده آرام میگردد و من عجله دارم زود تر خود را بیهارستان برسانم آدم خود را فرستاده‌ام درشکه بیاورد برمیگردد و میگوید نمیشود رفت قزاق و سرباز تمام گذرها را گرفته اطراف مجلس راهم احاطه کرده اند و نمیگذارند کسی به جلسیان ملحق گردد خانواده من مراسم از رفتن ممانعت میکنند و در صورتیکه اهل جنگ نیستم و مسلحی با خود ندارم در واقع بیرون رفتن من خود را بیهلکه انداختن است ولی باز دارم مقهور احساسات خود میشوم و میخواهم خود را بیهارستان و رقما برسانم خاصه که خبر میرسد آقاسید عبدالله و آقاسیده محمد را مردم با جمعیت زیاد وارد بیهارستان کردند که برای رفتن بی اختیار شده میخواهم از در خانه بروم بیرون که صدای توپ بلند میشود در اینوقت خانواده و اولاد من بگریه و زاری افتاده من از خیال رفتن منصرف میشوم خاصه که صدای حرکت توپ و سوار جدید که بکمک قشون دولت میرود از پشت همین خانه که من هستم بگوشم میرسد در اینحال آدم ترکی دارم درشکه چی است گریه کنان آمده میگوید نه شهاری خاک افتاده است و دنیا تیره و تار شده است ترا بحق جدت از خانه بیرون مرو او را مطمئن میکنم که بیرون نه بروم قصد من درشتابی که داشتم این بود که در حوزة رقما داخل شده در بالای که رسیده بسا آنها شرکت نمایم حالا که نخواهند گذارد بیهارستان برسم البته بیجهت جان خود را تلف نخواهم کرد خلاصه یکساعت جنگ مغلوبه است و صدای شلیک از دو طرف بلند است و در ضمن صدای توپ که پی در پی میاید تاك تاك صدای تفنگ هم بگوش میرسد تا سه ساعت از ظهر میگردد بکصد و نود توپ خالی میشود و تمام آنها رو بمسجد سپهسالار و بیهارستان و انجمنهای اطراف است خدا میداند بر من چه میگردد انسان در آتش باشد بهتر است تا در خارج بیند دوستان و عزیزان یا افراد ملتش در آتش میسوزند و چاره نداشته باشد

## فصل سی و سوم

زبهای آنخانه و اطفال گریه وزاری میکنند هرچه میخواهم آنها را آرام کنم نمیشود  
پی در پی خبر میرسد که فلان را کشتند فلان را گرفتند خون از دیده دل من جاری است  
صدای ضجه و ناله و همهجه با آسمان میرود این حال من اکنون برویم بر سر واقعه جنگ  
و احوال برادران و بقیه شرح حال نگارنده را در فصل چهارم خواهید خواند.

www.KetabFarsi.com

## فصل سی و چهارم

### جنگ و غارت و بدبختی

روز سه‌شنبه بیست و سیم جمادی الاولی ۱۳۲۶ پیش از طلوع آفتاب چند دسته قزاق و سرباز سیلاخوری و سرباز ماعقانی و غیره با چهار عراده توپ ته‌پر شربل و غیره از باغشاه برای محاصره مجلس و مسجد و انجمنهای اطراف بهارستان حرکت میکنند در صورتیکه مجلس اذن نداده است شب سه‌شنبه انجمنهای ملی با مجاهدین آنها در مسجد جمع باشند و نمیخواهند از جانب ملت اقدام بجنگ شده باشد از این سبب در مسجد سیهسالار زیاده از یکصد و پنجاه نفر از ملیون کسی حاضر نیست آنها اغلب از انجمن تجار و اصناف و صرافانند بعد از ظهر روز دوشنبه که مذاکرات مجلس علنی منتشر میشود انجمنها هجوم آورده میخواهند اوجههای خود را بعبادت که بوده اطراف مسجد نصب کرده مجتمع کردند ولی از طرف مجلس منع میشود تنها زهر انجمن چند نفر بایک‌عده کم از مجاهدین در مسجد میمانند در مجلس هم غیر از متحصنین و یک‌عده سرایدار و سربازهای گارد و چند نفر تفنگچی از انجمن مجاهدین کسی نیست در انجمنهای مظفری و حمیت و آذربایجان که اطراف بهارستان در هر کدام عده کمی مستحفظ هست آنها هم شب کشیک داده صبح اغلب استراحت کرده و یا دنبال کار خود رفته‌اند.

انجمنهاییکه در مجلس و مسجد هستند و از آنها اشخاصی شامل جنگ میشوند از اینقرار است: انجمن شاه آباد - انجمن فاطمیه - انجمن تشکر - مجمع انسانیت - انجمن امامزاده یحیی - انجمن وفائیه - انجمن مجاهدین.

انجمنهاییکه در مراکز خود کار میکنند و جنگجویان آنها در محل خود داد مردانگی میدهند و با جزو مجاهدین در مجلس و مدرسه جنگ میکنند از اینقرار است:



### فصل سی و چهارم

انجمن آذربایجان - انجمن مظفری - انجمن حمیت - انجمن برادران دروازه قزوین .  
اشخاصی که در انجمن آذربایجان شامل جنگ شده به جنگجویان کمک مینمایند :  
میرزا احمدخان حامدالملک - میرزا عبدالرزاق خان حکاک - حشمت نظام - شهیدی  
عبدالله عطار - سیدابو القاسم طلبه خانخالی - مشیردیوان خراسانی - برادرپری خان تبریزی میرزا  
حسینخان - میرزا حسین کرمانشاهی - غلامحسین خان تبریزی - قهرمان خان نوکر سردار منصور  
اشخاصیکه در انجمنهای مظفری و حمیت جنگ کرده و یا کمک به جنگجویان میدهند :  
موتق السلطنه - حیدرقلیخان پسر موتق السلطنه - آقا اسمعیل خان تبریزی - تنگدار  
حسین آقا - شهیدی رسول - مهدی قلیخان - عایققلیخان - آقامهدی - بهرامخان خواجه -  
آقا بشارتخان - آقاجواد سمسار - مظفرقلیخان - میرزاشفیق - سیدعبدالله .  
اشخاصی که از مجمع انسانیت در مسجد سپهسالار شامل جنگ میشوند :  
میرزا یحیی خان ولد میرزا عباسعلی آشتیانی - میرزا حسینخان گمکانی -  
قاسم آقای خیاط - شهیدی حسن تفرشی - محمدحسن بقال - محمود پاره دوز -  
میرزا رضای فرائی .

اشخاصیکه از انجمن فاطمیه شامل جنگ میشوند :  
میرزازین العابدین خان مستعانالملک - آقاسید محمود  
اشخاصی که از انجمن شاه آباد بسر در مجلس آمده آجا شامل جنگ میشوند :  
علیخان منتصرالدوله - شاهزاده حسن الهیارخان - میرزا حاجی آقا - میرزامحمد  
علیخان دواساز - میرزا حبیبالله میرزایوسف - میرزا علیخان خیاط - یحیی خان ولد  
میرزا محمدخان - سرتیب محمدخان - رفعةالملک - حمزه سر باز - احمد آقای رزاز  
پسر کوچک شهیدی حسین فرائی .

از انجمن مجاهدین اشخاصیکه شامل جنگ میشوند :  
اصغر نجار - شهیدی اصغر دالان دار - شهیدی یدالله - سیدحسن رزاز - شیخ احمد -  
استاد حسین بناء - حیدر پاره دوز .

اشخاصیکه از انجمن تشکر در مسجد شامل جنگ میشوند :

## جنگ و غارت و بد بختی

حسینخان مشاق انجمن .

از انجمن امامزاده یحیی :

شهدی حسن شیشه بر .

اشخاصیکه از انجمن آذربایجان همجلس رفته و آنجا جنگ میکنند و کلای  
آذربایجان را محافظت مینمایند :

شجاع لشکر - میرزا امیبخان - پریخان - مبشر برادر حشمت نظام - حسینقلیخان  
تبریزی - سیدحسین لیمونات ساز - شکوه التجار برادر سیدحسین - آقا شیخ حسن طلبه - دونفر  
نوکر حسینقلیخان .

چون تحقیق کامل از اشخاص جنگجو بواسطه اینکه اسامی آنها ثبت نبوده  
ممکن نیست از این جهت بذکر نام یکمده از آنها که شناخته شده اند قناعت میشود و در  
تاریخهای مفصلتر شاید اشخاص دیگر هم نامبرده شوند و بهر صورت در دفتر حقیقی  
وطن نام نامی آنها با صد هزار افتخار و شرف ثبت است .

بالجمله چون تمام توجه قشون دولت بمسجد سپهسالار است که آن سنگر گاه  
معتبر را از دست ملیون بگیرند اول آفتاب یکدسته قزاق بمسجد آمده چون در بازاسب  
و مردمیکه شب آنجا مانده اند آمدورفت میکنند اول دونفر صاحب منصب قزاق بمسجد  
وارد شده دیده بانی مینمایند و پشت سر آنها سیچهل نفر قزاق و یک صاحب منصب وارد  
میشود و چون قصد گرفتن سنگرها را دارند و مجاهدین و غیر آنها اغلب در مرتبه بالای  
مسجد هستند در حالتیکه بعضی هنوز از خواب بر نخاسته و بعضی مشغول نمازند قزاقان  
بطرف بام روانه میشوند میرزا باقرخان ناظم انجمن برادران دروازه قزوین و شیخ  
حسن خان نایب مدیر انجمن معمارخانه و میرزا حسینخان برادرش و بعضی دیگر از  
مجاهدین و بعضی از انجمن اصناف میخواهند آنها را برگردانند و نصیحت بآنها اثر  
نمیکند بالاخره مجاهدین از بالای بام سرتفنگها را بجانب ایشان بر گرانیده میگویند  
اگر نروید خواهیم زد این اقدام مجاهدین و فشار مردم قزاقان را مجبور میکند مراجعت  
کنند مجاهدین خواه و ناخواه آنها را بیرون نموده در را میبندند .

## فصل سی و چهارم

حاجی سیدعلیمحمد کاشانی از اعضاء انجمن اصناف و شیخ حسنخان و حاج سید محمد تنباکو فروش از ملیون بیرون در میمانند و برای قزاقان حکم علمای اصفهان را که در حرمت شلیک بمجلس و مجلس خواهان است میخوانند سید: مال الدین واعظ و سید یعقوب شیرازی و قاضی قزوینی میخوانند با قرآن بروند قزاقان را موعظه کنند که با برادران دینی خود جنگ نکنند مردم مانع شده میگویند این حرفها بگوش آنها فرو نمیرود از مسجد برای قزاقان نان و چای آورده آنها را چای میدهند بخیال اینکه نان و نمک خورده باشند و با هم جنگ نکنند در اینحال با تلفن از مجلس با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد اطلاع میدهند و آن هر دو با جمعیتی از مردم تماشایی بجانب مجلس میآیند قزاقان از مسجد بیرون رفته در جلوخان مسجد و خیابان توقف کرده انتظار دستور مجدد را دارند در اینحال پی در پی قزاق و سر باز آنها ملحق شده طرف سر چشمه راه خیابان و سر کوچه پشت مسجد را میگیرند و دو طرف خیابان رو بمجلس سوار قزاق ایستاده يك دسته سوار قزاق رو بروی در مجلس عرض خیابان نگارستان را میگیرد و هم يك دسته قزاق از طرف خانهای ظل السلطان آمده بلا دست انجمن آذربایجان سر خیابان را میبندند يك دسته در سر خیابان سیف الملک راه عبور آن خیابان و خیابان صفیعلیشاه را مسدود میکنند يك دسته اول خیابان دوشان تپه راه آن خیابان را میبندند و هر دسته يك یا دو عراده توپ همراه دارند هر کس نقشه بهارستان و مسجد سپهسالار یا فضای نگارستان و خیابانهای اطراف نظایه را بداند میداند که با این محاصره دیگر راهی برای وارد شدن بهارستان و مسجد نیست مگر از جانب شرقی باغ بهارستان که دیوار کوتاه و در كوچك بی استهکامی بطرف صحرا دارد و هم در مسجد دری است در جانب شرقی که معروف بدر زنانه است و طرف شرقی مسجد و بهارستان از قشون دولت خالی است و تنها راه فراری است برای کسانی که در آن محوطه هستند خلاصه قشون محاصره کنند هر کس بخواهد از حوزه محاصره خارج شود راه میدهند میروند و هر کس بخواهد وارد شود مانع میگردند در اینحال آقا سید عبدالله از طرف خیابان سر چشمه و آقا سید محمد از طرف دیگر وارد میشوند محاصره

### جنگ و غارت و بدبختی

کنندگان مانع ورود این دو نفر روحانی باجمعی که همراه آنها هستند نمیگردند و مردم بعاتتی که دارند سلام و صلوات میفرستند آقا سید عبدالله چون بدر مجلس میرسد میخواهد از کالسکه پیاده شود رو ب مردم تماشائی کرده میگوید حقوق شما از من است و انشاءالله پایمال نخواهد شد کمال اطمینان را داشته باشید و بعد از ورود آقا سید عبدالله چند نفر از جوانان مجاهد از مجلس بیرون آمده با صاحب منصبان قزاق گفتگو میکنند بلکه آنها را متفرق سازند ثمر نمیکند قزاقان میگویند با شما جنگ نداریم مجاهدین میگویند پس اسلحه خود را باز کنید جواب میدهند اینکار را هم نخواهیم کرد مجاهدین میگویند پس قدری دور تر از در بهارستان بروید قزاقان قبول کرده دور میشوند در این حال آقا سید عبدالله سید محمد علی طهرانی را فرستاده رئیس قزاقان را که در نگارستان است آورده از او میپرسد شما چه مأموریت دارید جواب میدهد مأمور جنگ نیستیم آمده ایم هشت نفر را که شاه خواسته بگیریم و ببریم خوانندگان میدانند چند روز پیش از اینکه آن چند نفر خود در مجلس اظهار حضور برای خارج شدن از ایران میکنند شاه از گرفتاری و تبعید آنها صرف نظر کرده بر رئیس الوزراء دستخط مینماید آنها را عفو نمود اینک باز همان مطلب عنوان این محاصره است آقا سید عبدالله میگوید در اینصورت شما که مأمور بیجنگ هستید اینطور نزدیک مجلس بودن صلاح نیست بهتر این است قدری دور تر بروید تا مجلس منقاد گردد و در خصوص آن هشت نفر هر طور مجلس رأی داد رفتار شود صاحب منصب قزاقان برگشته قدری تائینهای خود را که هنوز در آخر جلوخان بهارستان هستند دورتر میبرد ولی محاصره بر هم نمیخورد در این حال پولکنیک لیاخوف روسی رئیس قزاقان خود در فضای نگارستان حاضر شده دستور العمل سختی محاصره را میدهد جوانان مجاهد هم بالای بامها و سنگرها از سر در مسجد گرفته تا سردر انجمن آذربایجان که منتهی الیه خط خیابان ظل السلطان است گرفته مهبای جنگ میشوند ولی عدد کل مجاهدین بهشتاد نفر میرسد بعضی از جوانان میبینند پولکنیک مکرر بتیررس آنها میآید میخواهند او را بزنند بزرگترها مانع شده میگویند چون جنگ شروع نشده اگر اینکار بشود تقصیر بگردن

## فصل سی و چهارم

ما ثابت خواهد شد پس از شروع بجنگ میتوانید او را هدف سازید ولی بعد از شروع بجنگ دیگر پولکینیک دیده نمیشود و تیررس هیچیک از سنگرها نمیآید در این حال آقا سید جمال افجه باجمعی از مردم محله پایمنار ( در حالتیکه بر حمازی سوار است ) میخواهد از خیابان سرچشمه وارد حوزه محاصره شده خود را بمجلس برساند قزاقان مانع شده نمیگذارند همراهان آقا سید جمال فشار میآورند که وارد شوند از طرف قزاقان تیری بجانب آنها خالی شده یکی از همراهان سید کشته میشود و دیگری مجروح میگردد ( کشته شده آقا رضا جوان بیست و دو ساله ایست در لباس تجارت چند سال این جوان در مدرسه کمالیه طهران تحصیل کرده نیکو تربیت شده بود اینچنانچه اشپید احساسات خود میگردد ) این اول تیری است که در این میدان خالی میشود و از طرف قشون دولت است ولی دولتیان میکوبند صدای تیر از سر در مجلس بلند شد و شروع بجنگ از ملتیان بود برای خلط مبحث چنانکه در این حال پیر مردی از طرف خیابان مجلس بجانب مسجد میآید بصاحب منصب قزاقان ( قاسم آقا ) میگوید تیر اول که خالی شد از طرف مشروطه خواهان بود شك نداشته باشید تحقیق میشود پیر مرد مزبور نوکر کامران میرزا نایب السلطنه است که در میانه میخواهد خدمتی به حوزه مرکزی استبدادی کرده باشد خلاصه بمحض اینکه صدای تیر از این محل بلند میشود تمام تفنگچیان اطراف میبای جنگ شده و آقای افجه را با همراهانش بخانه میرزا صالحخان وزیر اکرم که مدتی حاکم طهران بوده اینکه معزول است میبرند آنجا از او نگاهداری میشود عاقبت کلر او در خاتمه کار مجاهدین انجمن آذربایجان نوشته خواهد شد در اینوقت یکمرتبه از اطراف یعنی از سر در مسجد و سر در مجلس و انجمن مظفری انجمن حمیت و انجمن آذربایجان جنگ شروع میشود و شرح حال هر يك تا خاتمه کارشان بطور اجمال نوشته میشود چون اول ورود قزاق بمسجد سیه سالار است از آنجا شروع میکنیم قزاقان در جلوخان مسجد و در خیابان هر دو هستند آنها که در خیابانند رو بروی سر در مسجد میباشند شلیک اول جمعی از آنها کشته شده عقب مینشینند قزاقانی که در جلوخان هستند خود را پای دیوار کشیده از شلیک بالا محفوظ میباشند و چون راه فرار

## جنگ و غارت و بدبختی

ندارند تسلیم شده تانک و فشنگ و اسلحه هر چه دارند میدهند و مرخص میشوند  
چند نفر از سربازان در اطاق کوچکی در جاو خان مسجد جای قراول مخفی شده اند  
سید حاج آقا نام جوان بیست و دو ساله از انجمن برادران امامزاده یحیی شب در مسجد  
بوده صبح که میبیند هنگامه جنگ است بخانه خود رفته وصیتی که دارد میکند و  
بر میگردد و قتیکه میرسد هنگامه جنگ در سردر مسجد گرم است و نمیتواند  
داخل مسجد بشود در همان اطاق کوچک با سربازان مخفی میشود که جنگ آرام شده  
خارج گردد و خود را بمسجد بیاندازد سربازان در آن اطاق سید را با کارد و خنجر  
میکشند و بعد از آنکه مجاهدین هلتفت میشوند در آن اطاق سربازهاست و اسلحه را  
از دستشان گرفته مرخص میکنند یکی از مجاهدین میرود نگاه کند که دیگر کسی  
آنجا نباشد میبیند سید جوان سرش روی دستش گذاشته شده و گذشته است در  
شلیک اول که مجاهدین میکنند در تمام اطراف قشون دولت شکست خورده عقب مینشینند  
و جمعی فرار میکنند بواسطه بلندی و استحکام سنگرهای ملیون صاحبمنعبان میبینند  
اگر از طرف ملیون يك شلیک دیگر بشود قشون دولت بکلی متفرق خواهد شد و  
تلفات زیاد میدهد شروع میکنند بتوپ انداختن برای سنگرها مخصوصاً توپی که  
مقابل خیابان سرچشمه است گنبد و گلدسته های مسجد را که بلندترین سنگر مجاهدین  
است نشان کرده چندین توپ بگنبد و گلدسته ها میزنند و کارگر نمیشود مگر مختصر  
خرابی که بکاشیهای گنبد و گلدسته ها میرسد اما مجاهدین بسیاری از ایشان هیچگاه  
جنگ ندیده صدای توپ را در جنگ نشنیده اند از صدای توپ و شریپل که باره های  
آن کارگر میشود بوحشت میافتند خاصه که فشنگ آنها هم تمام میشود میفرستند نزد  
مجاهدین بهارستان از آنها فشنگ میخواهند در صورتیکه آنها خود از فشنگ  
تهیدست هستند.

بالجمله جنگجویان سنگرهای عالی مسجد تا فشنگ دارند و قشون دولت تیررس  
آنها هست کار میکنند ولی ماولی نمیکشد که قزاق و سرباز از تیررس دور تر رفته  
فشنگ آنها هم تمام میشود و جنگ این نقطه از طرف دولت منحصر میشود بتوپ برای

### فصل سی و چهارم

خراب کردن گنبدو گلنسته‌های مسجد و با این تفصیل آخرین سنگر ملیون که بدست قشون دولت در میآید همان سنگرهای مسجد سپهسالار است آنهم طرف عصر که از همه جا فراغت حاصل میکنند.

www.KetabFarsi.com

## فصل سی و پنجم

### قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران

سر در بهارستان محافظتش بانجمن مجاهدین سپرده شده اعضای انجمن مزبور اغلب اشخاص متفرق و کاسب هستند مشاق و فرمانده آنها امجدالملک جوانسی است بیست و پنجساله برادرزاده حسنخان وزیر نظام این جوان از خود راضی چنان مینماید که روز جنگ بشهامت و شجاعت او انجمن مجاهدین از دیگران گوی سبقت میربایند ولی بدبختانه اول صبح جماعت را رها کرده دنبال کار خود میرود (۱) تا بینهای او هم بی فرمانده مانده در بالای بهارستان را باز کرده متفرق میشوند سربازهای سیلاخوری که از طرف خیابان دروازه شمیران بمدد قشون دولت آمده اند از همان در به بهارستان وارد میشوند سردر مجلس باین واسطه در هنگام جنگ مدتی از مستحفظ خالی میماند مگر معدودی که با وجود رفتن فرمانده و رفقا باز آنجا مانده جنگ میکنند نام آنها از این قرار است: اصغر نجار - یدالله اصغر - الان دار در اینحال مجاهدین انجمن شاه آباد چون محل انجمن ایشان از دایره محاصره دولتیان بیرون است يك يك خود را به مجلس انداخته بجای مجاهدین فرار کرده سردر را میگیرند و تا آخر جنگ مقاومت میکنند این جمع سوار و اسب بسیار را از پادر میآورند و اطراف تویی را که در آخر نگارستان است از قشون دولت و توپچی خالی میکنند اینست که با مناسب بودن فضای نگارستان برای توپ اندازی سردر مجلس خرابی زیاد نمیرسد و بجز یکی دو توپ بجانب سردر خالی نمیشود ولی گلوله شربل از طرف سرچشمه پی در پی میان بهارستان افتاده مینرکد از این جهت کار بر اشخاصی که در بهارستان هستند از حجج اسلام و دیگران سخت میشود میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل

(۱) شاید هم از اول برای همین کار آمده باشد.



### فصل سی و پنجم

که مردی جنگجو و تیرانداز قابل است با جوش و خروش فوق العاده جنگ میکند گاهی بمسجد میرود در بالای گنبد و گاهی سردر بهارستان کار میکند و بهر حال جنگجویان را ترغیب و تحریص میکند همشیره زاده او میرزا اسدالله خان جوانی است بسن بیست و پنج سال خوشخو باطراوت و جنگجو بعد از آنکه اطراف توپ معاذی سردر را از نو پیمان خالی میکنند از سنگر فرود آمده میخواهد برود توپ را بمجلس بیاورد و همینکه در مجلس باز میشود و این جوان خارج میگردد از قراولخانه مقابل سردر در مجلس که آخر نگارستان است گلوله بر پیشانی او اصابت کرده از پا در میآید جوانان نعلش او را بهارستان برده کناری میگذارند میرزا اسدالله خان بعد از اصابت نیز مهلك آب میطلبند شاهزاده حسن از مجاهدین انجمن شاه آباد از حوض بهارستان کفی آب آورده بهلق او میریزد و بیچاره جان میپارد میرزا اسدالله خان در ایام تحصن بهارستان اغلب بانگارنده بود روزها زحمت روزنامه صور را تحمل میکرد و شبها تا نزدیک صبح بنوبت در بالای بام کشیک میکشید شب دوشنبه ۲۲ جمادی الاولی ده نگارنده در بهارستان بودم این جوان را در نیمه شب دیدم خورجینی بردوش دارد باطاقی که متحضنین در آنند وارد میشود در این خورجین اوراق طبع شده روزنامه صور است که از مطبعه گرفته آورده است در بهارستان توزیع کند و این آخر شماره صور است که در طهران طبع شده نگارنده استراحت میکند و آن جوان بستن بسته های روزنامه میرد از دست و میشود با همه زحمت و خستگی بعد از فراغت از کار روزنامه استراحت خواهد کرد ولی بین الطلوعین است نزدیک گوش من صدائی مرا بیدار میکند چشم را گشوده میبینم اسدالله خان تفنگ خود را زیر سر قطار فشنگ را که تازه از کمر باز کرده بروی آن میگذارد و میخواهد سر بروی آن گذارده دمی استراحت نماید پیرسم شما نید بالای مگردیشب بعد از فراغت از کار روزنامه نخواهید خیر رفتن بالای بام کشیک دادم حالا خلاص شده میخواهم بخوابم از غیرت این جوان حیرت میکنم گونه های بر افروخته او سبزه زنده داندش که تازه دمیده هیچگاه از برابر دیده اعتبار من دور نمیگردد و بشاخه نوری حکومت ملی باین نظر مینگریم که از خون اینگونه جوانان آبیاری شده

## قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان جهانگیر و دیگران

است بالجمله در این حال که نعلش میرزا اسدالله خان کنار دیواری گذارده شده خالوی او میرزا جهانگیر خان رسیده نعلش خواهرزاده مهربان خود را که بی نهایت باو علاقمند بود همینند در صورتیکه تا اینوقت از گذشته شدن او خبر ندارد بی آنکه اظهار تأسفی بسماید بچوانانی که اطراف نعلش او هستند رو کرده میگوید این نعلش خواهرزاده عزیز من است و من سزاوارترم برای اوسو گواری کنم بروید مشغول کار خود باشید که وقت تنگ است و کار سخت جوانان را بچنگ میفرستد و خود میزود بچستجوی تفنگ پنج تیر بلندی که بتواند از بالای بام مسجد دست توپچی توپ سرچشمه را که گلوله شربل او بهارستانیان را سخت زحمت میدهد از کاریندازد اما بدست نیاورده بمقصود نمیرسد قشون دولت در اینوقت جری شده بکدسته سوار و سرباز هم با توپ از خیابان دروازه شمیران بکماک آنها میرسد و از مقابل پارك امین الدوله که نزدیک دروازه است توپ را بمسارت غربی باغ شمالی بهارستان بسته چند توپ با آنجا میزنند خرابی دختصری وارد میآورد در اینحال آقا سید عبدالله و آقا سید محمد رئیس مجلس و حاج امام جمعه خوئی ( که با شاه مربوط است و در اینوقت آقا سید عبدالله فرستاده او را باصرار ببهارستان آورده اند) بامستشار الدوله و حکیم الملک و بعضی دیگر از و کلاء و جمعی از اشخاص که شب در بهارستان بوده اند رجلا اطراف آقایان جمع شده تصور میکنند هیچکس ممرض حجج اسلام و اطرافیان ایشان نمیشود میخوانند از بهارستان از راهی که بمسجد دارد رفته آنها را که سنگر بندی و استحکامش بیشتر از باغ بهارستان است محل اقامت نموده مردم را دور خود جمع کرده و اطراف آنها را مجاهدین گرفته حفاظت نمایند تا خاتمه کار چه خود ولی دشمنان دوست نما که در میان آن جمع هستند نمیگذارند و آقایان را ترغیب میکنند که از راه خرابه دیوار شرقی باغ شمالی بهارستان خارج شده بروند پارك امین الدوله که آنجا نزدیک است بی آنکه تکلیف بعد از آنجا معین باشد در صورتیکه اگر دو سه روز نمیتوانستند بمانند لاقلا این روز را تا شب مانده آخر شب اشخاص خطرناک آنها میتوانند خود را بمامی برسانند ولی آقایان فریب خورده بر اهتمالی اشخاص مفروض یانادان بیرون میروند و هر کس در بهارستان هست

## فصل سی و پنجم

غیر از ممدودی از مجاهدین که در سردر بهارستان جنگ میکنند از همان راه باتفاق حجج اسلام بیرون رفته باغ و مجلس را خالی مینمایند رفتن آقایان از بهارستان دست و دل جنگجویان را سست کرده میفهمند کار گذشته ناچار بمداز کمی خودداری از سردر فرود آمده با مجاهدین مسجد مشورت میکنند و بالاخره رأیشان بر این قرار میگیرد که از دیوار شرقی فرود آمده متفرق گردند بعضی از ایشان تفنگ و اسلحه را با خود برده و بعضی آنها را مییوب کرده هیاندازند و میروند اشخاص مهم از مجاهدین بمداز بیرون رفتن از مسجد هر يك شرح حال مفصل دارند که نه کتاب من گنجایش آن تفصیلات را دارد و نه اطلاع کافی دارم خلاصه تفنگ و اسلحه مجاهدین بضمیمه تفنگهایی که آنها از قشون دولت گرفته اند بدست قشون دولت میافتد مگر چند قبضه تفنگ که بتوسط بعضی از مجاهدین در خانهای اطراف بهارستان امانت سپرده میشود و عاقبتش معلوم نمیکردد.

مجاهدین انجمن مظفری که در انجمن حمیت جنگ میکنند تاسنکر دارند میجنگند ولی از طرف قشون دولت از خیابان صفی علیشاه سنکر آنها توپ بسته میشود و یکطرف آنها خراب میکنند مجاهدین بمداز خراب شدن سنکر از راهی که برای فرار قرار داده اند متفرق شده کسی از آنها کشته نمیشود.

انجمن آذربایجان چند نفر تیرانداز قابل دارند آنها داد مردانگی میدهند توپچیهای توپی که برای خراب کردن سنکر آنها بسته شده یکی بعد از دیگری کشته میشوند و بالاخره یکی از توپچیان روسی که لباس خاکی رنگ در بردارد روی زمین خوابیده مثل اینکه تیر خورده باشد روی خاک میغلطد و بجانب توپ آمده پشت توپ که میرسد میخواهد برخاسته توپ را باطناب ببندد تا آنها از تیررس مجاهدین دورتر ببرند بمحض اینکه سر بر میدارد پیشانی او هدف تیریکی از جوانان جنگجو گشته بخاک میافتد و تا هنگامه جنگ گرم است دیگر کسی جزمت نمیکند نزدیک آن توپ بیاید قزاقان عمارت فوقانی خانه سید علی قمی را که در محاذات سردر مجلس در آخر نگارستان واقع و مشرف است بر انجمن آذربایجان سنکر کرده اند ولی طولی نمیکشد

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان وجهانگیر و دیگران

که نعتی چند نفر قزاق در آن عمارت افتاده سنگر آنها خالی میشود ناچار در صدد خراب کردن سنگر مجاهدین انجمن آذربایجان بر میآیند و بعد از آنکه یکقسمت از دیوار عمارت مشارالدوله شیرازی که سنگر انجمن مظفری و حثیت است خراب میشود از خیابان صفیعلیشاه معاذاتی بنانجمن آذربایجان پیدا شده توپ را بآن انجمن میبندند و سردر انجمن که سنگر مهم مجاهدین است بضر بچند گلوله توپ از هم پاشیده میشود و تیراندازان آن سنگر اضطراراً باهر کس که در انجمن آذربایجان است بخانه میرزا صالحخان که رو بروی انجمن آذربایجان واقع است و یکی از سنگرهای ملی است میروند بی آنکه در طی نمودن عرض کوچه که فاصله است بکسی آسیبی برسد و بعضی از آنها میروند در عمارت فوقانی آن خانه که از دو طرف تیرانداز صحیح دارد و بجانب قشونی که در اول خیابان سیفالمک و اطراف قراولخانه رو بروی سردر بهارستان شلیک میکنند قشون دوات ناچار بعد از خراب کردن سنگر سردر انجمن آذربایجان توپ را برگردانیده با چند تیر دیوار خانه میرزا صالحخان را خراب و آن سنگر را هم از کار میاندازند و در این سنگر دو نفر مجروح میشوند - پس از خراب شدن این سنگر مجاهدین فرود آمده میبینند آقا سید جمالالدین افجه و جمعی از همراهانش در حوضخانه آن خانه نشسته انتظار مهکشتند از راهی فرار نمایند میرزا صالح خان صاحبخانه و جمعی دیگر از در کوچکی که از آن خانه بکوچه باریکی هست فرار میکنند گلوله توپ میخورد بطاق عمارت حوضخانه آنها و چوبهای شیروانی را فرو میریزد آقا سید جمال سخت متوحش شده مجاهدین انجمن آذربایجان بزحمت زیاد و بخراب کردن بعضی از دیوارها او را بیام عمارت برده درعبای خود پیچیده عمایه پسرش را بجای طناب بکار برده او را از دیوار بیابغ نظامیه فرو میآورند و از آنجا بپای برهنه از دری که از کنار حمام نظامیه بخيابان هست روانه میشود در هم بعضی از مجاهدین انجمن آذربایجان از این راه متفرق میشوند در غیر از این مواقع محصور که ذکر شد در جای دیگر شهر جنگی نمیشود مگر در خیابان چراغ برق که قهوه خانه معروف بعرض و مدیر روزنامه روح القدس (۱) با چند نفر دیگر سنگر کرده هنگام گذشتن قشون و عبور دادن

(۱) که یکی از متهورترین مجاهدین میباشد از مردم خراسان در سن سی و چند سال

### فصل سی و پنجم

توپ با آنها شلیک کرده چند نفر را میکشند و بالاخره روح القدس بدست قزاقان گرفتار میشود در عمارت ظل السلطان هم چند نفر تفنگچی قابل هست و از آنجا تیراندازی میکنند قشون دولت بعد از خرابی خانه میرزا صالح خان توپ را بخانه ظل السلطان بسته مقداری از جلو خان خانه او را خراب کرده میریزند که خانه را تاراج کنند غلام سیاه ظل السلطان از بالای عمارت تا مدتی مدافعه میکند و بالاخره مغلوب شده غارتیان بیغما میردازند در این وقت صدای تفنگ از اطراف آرام شده تنها صدای توپ بلند است که تا سه ساعت بغروب مانده پی در پی بانجمنهای خالی شده و سنگرهای نیمه خراب پی میجهد توپ میزنند و تا شب بهارستان و عمارت مجلس و تمام نقاط اطراف بهارستان و مسجد از خانه ظل السلطان گرفته و دکا کین جدید البنی آن که اداره روزنامه باامداد هم جزو آنها است و خانه میرزا صالح خان و انجمن آذربایجان و خانهای اطراف آن و خانه سید علی قمی و انجمن حقیقت و انجمن مظفری و دکا کین شمالی نگارستان و مهمانخانه آخر نگارستان و قهوه خانه مخصوص بهارستان و خانه ناجری که در شمال باغ بهارستان واقع است و مسجد سپهسالار جولانگاه تعدی غارتگران کشته هر دم پست فطرت اسباب نفیس قیمتی را از خانه ظل السلطان و خانه میرزا صالح خان و خانهای اطراف و از عمارت مجلس و عمارتهای بهارستان که پر است از ذخیره های گرانهای عهد میرزا حسینخان سپهسالار همه را یغما مینمایند و ای کاش ببردن اسباب قناعت میکردند درها و پنجره های گران قیمت را از جای کنده میبرند سنگهای هزاره هارا کنده چوبهای سقف را در میآوردند آینه های بزرگ را از دیوارها جدا میکنند و هر کدام بزرگ است با سنگ آنرا شکسته تکه هایش را میبرند در عمارت بهارستان قریب سی عدد جار بلور بیست کاسه و کمتر و زیادتر و چهارچراغهای قیمتی است همه را برده و هر چه بردنی نیست آنها را خورد مینمایند قالیهای بزرگ سنگین وزن و سنگین قیمت را قطعه قطعه کرده تقسیم مینمایند و این عمل با فرش بهارستان در تاریخ تکرار میشود (۱)

(۱) اشاره به فرش بهارستان عمارت کسری انوشیروان است که عربها تکه تکه کرده تقسیم نمودند

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان وجهانگیر و دیگران

نابلوهای نقاشی شده گرانبها بدست تاراج میرود بالجمله علاوه بر فرش و چراغ و مبل و اسباب و چراغهای برقی و میز و صندلی و آینه‌های منصوب و غیر منصوب درهای خانم سازی شده و اُرسیهای مثبت کاری اعلی و تخته بندیهای اطاق جدید مجلس که بمخارج بسیار با صندلیهای ممتاز و میزهای قشنگ تازه ساخته شده و هنوز برای یکدفعه هم مجلس در آن اطاق منعقد نگشته با سنگهای مرمر عزاره‌ها و کاشیهای قیمتی و آهنهای مجهرهای اطراف و هرچه را تصور کرده اند کسی بازای آن پولی بدهد همه را میبرند و همچنین در خانه ظل السلطان و باقی محلهای غارت شده باشیاه منقول اکتفا کرده از غیر منقول هم نمیگذرند و تمام این غارتها بدست قزاق و سر بازهای سیلاخوری و کمی از اشرار و مردم بی سروپای شهری شده بکنفر از ملتبان در میان آنها دیده نمیشود هنگام جنگ از هیچگوشه شهر کسی به حمایت مجاهدین نمیآید و هیچ جنبش از هیچ کجا نمیشود مگر اینکه میرزا محمد خراسانی مدیر روزنامه حقوق و حسین آقای کاشانی که از متوقفین بهارستان بودند و اتفاقاً آن شب را بیرون مانده اند چون شروع بجنگ میشود و نمیتوانند خود را بمجلس برسانند بخانه میرزا محمد جعفر صدرالعلماء و حاج سید محمد برادر امام جمعه طهران و جمعی دیگر از روحایان درجه دوم و سوم رفته آنها را در مسجد جامع جمع کرده کفن بگردن و قرآن بدست میخواهند آنها را بجانب مجلس ببرند صدرالعلماء و حاج سید محمد و بعضی از معاریف آنها از مسجد بیرون نمیآیند و میگویند آقا سید عبدالله پیغام داده است در مسجد بمالیم تا خبر او بما برسد باین عذر خود را مستخلص میسازند ولی شیخ مهدی پسر شیخ فضل الله نوری که سر برشوری دارد و از ابتدای مشروطیت اغلب بر ضد پدرش جزو ملیون کار میکرده جلو این جمع افتاده روانه میشود و نطقهای مهیج میکند این جمعیت که با تماشاچی عدویشان بدو هزار نفر میرسد از بازار پامنار وارد خیابان سرچشمه میشوند قزاقان از آنها جلو گیری مینمایند دو نفر از آنها را با تیر زده میکشند مابقی بزودی متفرق میگرددند حالا برگردیم و بشکارش شرح حال علمای روحانی و وکلای مجلس و متعینین بهارستان که از آنجا بیرون

این جمع از بهارستان خارج شده بیارک امین الدوله وارد میشوند آنها که اول ورود میکنند در را میبندند و آنها که بعد میسر سنده هجوم آورده از دیوار پارک فرود میآیند و تصور میکنند که چون این پارک در زمان مرحوم میرزا علیخان امین الدوله یکی از مرکزهای مهم قانون و مشروطه خواهی بوده است میتواند آخرین قاعه نگهدارنده مشروطه خواهان هم بوده باشد غافل از اینکه در دیوار عمارت و آب و درخت را در این امور مداخلیتی نیست بالجمله محسن خان امین الدوله که میبیند این جمع وارد شدند با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد میگوید من از شما دو نفر میتوانم نگاهداری کنم ولی دیگران باید خارج شوند هر چه آنها اصرار میکنند که از همه نگاهداری کنید تعمر نمیکند بالاخره آقایان را میبرد در اطاق نزدیک اندرون جای داده خود میرود بخانه نیرالدوله که دور نیست و از آنجا با تلفن بیاغ شاه میگوید آقایان منزل من هستند و هنوز او مراجعت نکرده است که قشون دولت بیارک وارد میشود در اینحال جمعیت پارک چند قسمت میشود یکقسمت ملک المتکلمین و پرش و آقا سید جمال الدین و میرزا جهانگیر خان و میرزا داودخان و قاضی قزوینی و برادرش میرزا علی اکبر که عصاکش او است و آقا سید نورالدین و بعضی دیگر که خطر بیشتر متوجه اغلب آنها است بخانه میرسید حسن برادر مدیر حبل المتین رفته آنجا مخفی میشوند و شرح حال آنها را بعد خواهم نوشت و بعضی از پارک در آمده متفرق میشوند بی آنکه دستگیر بگردند ممتازالدوله رئیس مجلس و حکیم الملک در گوشه می مخفی شده کسی آنها را نمیبیند و بعد از گذشت واقعه از آن بیغوله در آمده با لباس مبدل خود را بسفارت فرانسه میرسانند و آنجا میمانند تا امنیت حاصل میکنند و بیرون میآیند حاج میرزا ابراهیم نماینده آذربایجان معدن غیرت و مردانگی جوان می و چند ساله که نگارش احوال او را کتابی جداگانه لازم است در خیابان پارک با قشون دولت روبرو میشود او را میگیرند و برهنه میکنند چون میخواهند سائر عورت وی را در آورند امتناع میکند ناگاه تیری از جانب یکی از قزاقان سواره باو رسیده بروی خاک میافتد فریاد میکند

قتل حاج میرزا ابراهیم تبریزی و اسدالله خان و جهانگیر و دیگران

و کیل آذربایجان و از دنیا می‌رود آن روز و آن شب لعش او در بارک می‌ماند و روز دیگر سید محمد علی طهرانی یکی از مجاهدین رفته نعش او را برداشته در سر قبر آقای طهران بنحاک می‌سپارد از کشته شدن حاج میرزا ابراهیم آقایان روحانی خود را باخته



حاج میرزا ابراهیم آقا

تسلیم قزاقان میشوند عبا و عمامه و لباس هر چه دارند بیفتان می‌رود و کتک بسیار بآنها می‌زنند سر و صورت ایشان را مهر و ج می‌سازند و بسینه آقا سید محمد جراحی می‌رسند عاقل آقا سید عبدالله کنده میشود آب دهان زیاد بصورت آنها می‌اندازند آنها را با کمال بی‌احترامی سرو پای برهنه رو بقزاقخانه می‌برند و هر کس را که می‌گیرند اول بقزاقخانه برده از سان لیاخوف روسی گذرانیده از آنجا بیاغ شاه می‌فرستند ولی نزدیک میدان توپخانه سیدین سندیین نمیتوانند دیگر پیاده بروند باین ملاحظه و یا بملاحظه اینکه در میدان شورش برپا نشود آنها را می‌برند بیاغچه پستخانه قدری نگاه داشته بعد در شگه حاضر نموده بی آنکه بسلام بولکنیک ببرند بیاغ شاه می‌برند

در ورود دادن آقایان بیاغ شاه قشون مستحفظ که آنجا است هجوم می‌آورند که آنها را هلاک کنند ولی درباریان مانع شده آنها را در چادری جانی داده بعد از زمانی می‌فرستند از خانهای آنها عبا و عمامه و لباس برای هر یک آورده می‌پوشند و محبوس می‌نمایند آقایان بعد از دو روز یکدفعه شاه را ملاقات میکنند اول شاه در نهایت خشونت و بی ادبی با آنها صحبت میدارد آقا سید عبدالله می‌گوید اگر ما را باید کشت بکشید اما اینطور با ما حرف مزید و همانطور که همه وقت صحبت میداشته‌اید



صحبت بدارید آنوقت شاه قدری ملایم میشود امیر بهادر در چادر آنها آمده سرزنش بسیار مینماید شاپشال روسی بآنها اظهار میکند من مسلمانم و اسلامیت مرا واداشت این اقدامات را بکنم آقا سید محمد باو تغیر و خشونت مینماید و چون از جزئیات مذاکرات آنجا اطلاع نداریم باختصار میکوشیم.

خاتمه کار آقایان روحانی باین ترتیب است که در بسیاریان از حاج امام جمعه خوئی که از دوستان خودشان است معذرت خواسته او را مرخص میکنند آقا سید عبدالله را بعد از سه روز با آقا میرزا محسن دامادش و بعضی از پسران و بستگان او تبعید نموده بانغام مستحفظ بجانب قزوین و از آنجا بجانب عتبات میفرستند ولی در خاک ایران توقیف میشوند آقا سید محمد رادر شمیران اجازه اقامت میدهند بشرط آنکه با کسی آمد و شد نکند او هم در آبادی در که شمیران میماند شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس شغری برای شاه میسازد و او را بحق خویشاوندی سوگند داده خلاصی میطلبند و رها میگردند.

## فصل سی و ششم

### قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه

در فصل سی و پنجم نوشته شد ملك المتكلمین و پسرش محمد علی و سید جمال الدین واعظ و میرزا جم-انگیر خان و میرزا داود خسان و قاضی قزوینی و برادرش و سید نورالدین و بعضی دیگر در خانه میرزا سید حسن کاشانی که متصل بیارک امین الدوله است مخفی میشوند اینک شرح گرفتاری آنها را مینویسیم بعد از آنکه آنجمیع بخانه مزبور میروند مادر پیر میرسید حسن بنای گریه و زاری را گذارده میگوید شما باین خانه آمده اید خانه ما را خراب خواهند کرد اموال ما یغما میشود ملك المتكلمین بمیرزا جم-انگیر خان میگوید ما را که دستگیر خواهند کرد بهتر اینست دل این زن را بدست آورده رفع اضطراب او را بکنیم چند نفر مخالفت کرده آنجا مخفی میشوند بطوریکه خود آن زن هم نمیدانسته است باین ترتیب که خود را در آب انبار خانه انداخته در میان آب چند ساعت میماند تا شب میشود و فرار میکنند و از آنهاست میرزا قاسمخان تبریزی از کارکنان روزنامه صوراسرافیل مابقی بیرون آمده وارد خیابان میشوند سید جمال الدین خود را در خانه بی پنهان میکند و عاقبت کار او در جای خود نوشته میشود دیگران گرفتار میشوند باین ترتیب ملك المتكلمین چشمش درست نمیبیند قاضی هم نابینا است هر دو را باید عصا کشی نمایند از این جهت نمیتوانند فرار کنند بعضی دیگر هم آنها را متابعت مینمایند همینکه وارد خیابان میشوند قزاقان اول میرزا جهانگیر خان و بعد دیگران را دستگیر کرده آنها را اینهاست کتاک میزنند و به روح ساخته سروپای برهنه همراهمانرا بقزاقخانه میبرند در راه که این جمیع را میبردند بعضی از مردم نادان بآنها ناسزا گفته نسبتهای ناشایسته میدهند میرزا جهانگیر خان بی دربی نطق میکند

### فصل سی و ششم

و از كتك و زخم كرد و ربا اندیشه نكرده ميگويد اي مردم ما وقتيم اها شما دست از مشروطه برنداريد و بقزاقان ميگويد ما مقصر پلتيكي هستيم كسي مقصر پلتيكي را آزار نميكند اين يگان، فهامي وطن از آن هنگام كه گرفتار ميشود دست از جان شسته هر چه در دل دارد ميگويد بلي روز اول آن مرد وطن پرست جان عزيز را با قلم نگارش صور اسرافيل يك مرتبه بكف گرفته نوشت آنچه نوشتني بود و اينك چند ساعت بقيه مهر خود را غنيمت ميداند كه ناگفته مانده هارا بگويد تا در خدمت بملت كوتاهي نشده باشد. ملك المتكلمين سكوت كرده درهمه صدمات كه باو ميرسيد حرفي نميزند تنها گاهي ميگويد: لاهول ولا قوة الا بالله بهمين حال آنها را ميبرند تا وارد قزاقخانه ميكنند و آنجا محبس ميشوند صاحب منصبان قزاقخانه پي در پي بمحبس آنها آمده آنها را فحش داده آزار ميكنند ميرزا جهانگير خان در اين حال باز از نطقهاي وطن خواهانه دست بر نميدارد و دقيقه بي آرام نميگيرد بالاخره از بس حرف ميزند محبس او را جلا ميكنند ملك المتكلمين گرسنه و تشنه است چون او را برهنه نكرده اند پوئي دارد بيكي از قزاقان ميدهد براي او نان و نان خورش و آبي بياورد و خواهش ميكنند ميرزا جهانگير خان را هم بياورند با او غذا بخورد ميگويند او زياد حرف ميزند ميگويد بسيارم حرف ازند او را هم مياورند غذا خورده بجاي خود برميگردانند اين چند نفر با جمعي ديگر كه گرفتار شده اند يا بتدريج تا عصر گرفتار ميشوند در قزاقخانه هستند طرف عصر آنها را بباغ شاه ميبرند. وهمه را در يك زنجير ميبنند در بردن آنها بباغ شاه و هنگام ورود بمحبس و در محبس آنها را آزار بسيار ميكنند دست ملك المتكلمين جراحت بر ميدهد شبانه پولكنيك لياخوف و شاپشال و علي بيك بديدن آنها ميروند ملك المتكلمين به پولكنيك از بابت كتك بسيار كه با آنها ميزند شكايت ميكنند و او ميسپرد ديگر آنها را نزنند شاپشال با ملك المتكلمين صحبت داشته ميگويد چرا اينقدر از من بدگفتي ميگويد شما را ميگويند بمصلحت روس و بر ضد صلاح دولت و ملت ما كار ميكنيد بميرزا جهانگير خان ميگويد تو از كجا دانستي من يهودي هستم جواب ميدهد اينطور شنيدم تكليف روزنامه نويس اين است هر چه

قتل ملك و جهانگیر خان وقاضی قزوینی در باغشاه

بگویند بنویسد و اگر دروغ است بعد تردید میکند بالجمله شمانت بسیار بآنها میکنند و میگویند فردا شما را بدار خواهند زد و میروند در اینوقت میرزا محمد علی پسر ملك المتكلمین از پدرش دور است بعد از زمانی آنها را بیرون برده چون بر میگردد اند اتفاقاً او را نزدیک پدر زنجیر میکنند ملك از این اتفاق مسرور است و آنشب را اغلب با پسر صحبت داشته میگوید فرزند مسادا خودت را معرفی کنی که تو پسر من

هستی بگذار ترا شناسند بلکه خلاص شوی اگر بفهمند تو پسر منی مشکل است خلاصی بیابی معبوسین آن شب را با کمال سختی میگذرانند فردا صبح میشود پاسی از روز بر آمده دو نفر قزاق بمحبس آمده ملك المتكلمین و میرزا جهانگیر خان را با زنجیر میبرند ساعتی طول میکشد که زنجیر های آنها را آورده آنجا میاندازند در هنگام بردن آنها ملك المتكلمین میگوید رفقا دیدار باز پسین است و همه گریه میکنند خلاصه آنها را میبرند در گوشه باغ شاه در میان فوج قزاق اول طناب بگردن ملك المتكلمین



میرزا جهانگیر خان

افکنده مدتی او را عذاب میدهند و بالاخره میر غضبان با کارد روی شکم او افتاده شکمش را پاره میکنند و بسختی جان میدهد بعد از آن میرزا جهانگیر خان را میآوردند چون کشتن رفیق خود را دیده است رمقی برای او باقی نمانده بیای خود نمیتواند بیاید او را میآوردند طناب برگردنش انداخته بفشار کمی جان میدهد نفس هردو را میان خندق شهر میاندازند نعلها آنروز و آن شب در خندق است و بعد بهمت یکی از وطنخواهان

## فصل سی و هشتم

هرچه از آنها باقی مانده بخاک سپرده میشود بعد از کشته شدن این دو نفر قنبری آتش  
غضب شاه و درباریان فرو تشسته تالطم امواج بلا بالنسبه آرام میگيرد و البته قصد کشتن



ملك التكلين

## قتل ملك وجهانگير خان وقاضى قزوینى در باغشاه

دیگران را هم دارند ولی بعضی از سفرای خارج بحضور شاه رفته میبرسند غیر از این دو نفر باز هم کسی را خواهید گشت جواب میدهد خیر این است که دیگر آشکورا کسی را نمیکشند حکومت شهر را نظامی کرده میدهند بپولکنیک لیاخف و او از جانب خود اعلانی منتشر کرده مردم را تخویف بسیار مینماید و پی در پی مشروطه خواهان را گرفته بمحبس میاندازد حمزه سرباز را که جزو مجاهدین بود گرفته نزد او میآورند از او میپرسد تو هم سرباز ملی بودی - میگوید بلی - در جنگ هم بودی - بلی قزاق هم کشتی جواب میدهد در جنگ نمیدانم چه شده است البته کشتار میشود میگوید حالا که راست گفتی تو را مرخص کردم برو همینکه روانه شده قدری دور میشود امر میکنند از پشت سر او را تیر باوان مینمایند دو نفر جوان که یکی هنوز خطاش ندیده در مجلس تیر برداشته در خون خود غوطه ورنند و عاقبت کار آنها معلوم نمیشود دو پسر حاجی محمد اسمعیل تاجر را که بیچارگان بمزم تجارت به استامبول میرفتند در مرکزیکه برای گرفتن دستکاه سفری رفته بودند کاریچیان بطمع بردن پول و اسباب آنها یکی را کشته و دیگری را مجروح ساخته بعنوان مشروطه خواهی بدست قزاقان میسپارند و بساداره پولکنیک برده بعد از خدمات بسیار مرخص شده نشر آن يك تن که کشته شده است تامدتی در خیابان افتاده کسی جرئت نداشت بر دارد عباسقلیخان جوان تربیت شده و دانشمند پسر موق السلطنه که خود و سردیگرش جزو مجاهدین انجمن مظفری بودند در خیابان بدست دشمن گرفتار شده او را همانجا میکشند و دیگر شرح جنایتهایی که از مأمورین حکومت نظامی لیاخف و دربار باغشاه به بیچارگان در طهران میرسد و شرح حال متواری شدگان از آزادیخواهان در اطراف دشت و بیابان از گنجایش این تاریخ بیرون است اینك بشرح حال باقی محبوسین باغشاه پردازیم.

محبوسین باغشاه يك قسمت روحانیان بودند که عاقبت کار آنها گفته شد يك قسمت آنها که کشته شدند و از این هر دو سخت تر حال کسانی است که آنها را درغل و زنجیر سخت بسته در اطاق گرمی رو بآفتاب در این هوای گرم تابستان منزل اینست که از تنگی منزل بروی یکدیگر ریخته اند بیشتر آنها مجروحند و اگر بظاهر توجهی

### فصل سی و هشتم

بزخم آنها شده دیگر مراقبت نشده است و در زحمت شدید هستند خوراك آنها روز و شب دو قرص نان است با اذیت و آزار بسیار عکس آنها که در باغشاه برداشته شده از بدبختی آن بیچارگان حکایت مینماید این اشخاص قاضی قزوینی و برادرش و شاهزاده یحیی میرزا که میخواستند است در کسوت روحانیون فرار کنند و بهمان صورت گرفتار محبوس شده و حشمت نظام و میرزا داور خان و حاج محمد نقی بشکدار و مشهدی باقر فرش فروش و حاج خان خیاط و شریف صحاف و میرزا محمد علی ملک زاده و روح الله دس و میرزا محمد علیخان استامبولی و شاهزاده ناصر الممالک و نایب باقرخان و غیره .

در میان این جمع نظر بدی که در باربان قاضی قزوینی دارند بدیگران ندارند بدو سبب یکی آنکه در قضیه خانه عضدالمالک قاضی احساسات وطن پرستی خود را کاملاً ظاهر کرده مورد غضب شدید شاه شده درم که از این مهمتر است مسئله استخلاص اشخاص متهم به بمب اندازی برای شاه است بواسطه عملیات قاضی قزوینی در صورتیکه شاه بمسئله بمب بیش از هر چیز اهمیت میدهد و اشخاصی را که در کار کشف نشدن قضیه بمب و شناخته نشدن مرتکبین آن دخالت داشته اند دشمنان حقیقی خود میشناسد و قاضی قزوینی از افراد مبرز آنها است بیچاره مرد وطن پرست عاجز اکنون در زیر زنجیر استبداد با سرو صورت مجروح دچار شکنجه و عذاب است قاضی قزوینی از اشخاصی است که در مقصری همدوش ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان بوده بیاید روز اول با رفقایش کشته شده باشد ولی بدو سبب در کشتن او شتاب نمیشود یکی آنکه بخارجها گفته اند غیر از همان دو نفر دیگر کسی را نمیکشند چنانکه گفته شد و دیگر آنکه تصور میکنند در استنطاق قاضی شاید بتوانند مرتکبین بمب را بشناسند چنانکه در استنطاق ملک زاده و دیگران از همزنجیرهای قاضی قزوینی تحقیقات در خصوص بمب در اول درجه اهمیت بوده است و همچنین امان الله خان ضیاء السلطان ترک که در قضیه بمب گرفتار شده و بمب میون مخصوصاً قاضی قزوینی مستخلص گشت در این وقت پنهان میشود و بواسطه و رسائل امان نامه بار میدهند همینکه آشکار

### قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه

میگردد او را دستگیر کرده در تحت شکنجه سخت در آورده از مسئله بسبب او را استنطاق میکنند و چیزی بروز نمینماید قاضی در شبهای اوایل حبس خود که آزار بسیار مبیند بر فقایش میگوید اینها ما را بایی و لامذهب میدانند که اینطور بی رحمانه با ما رفتار میکنند بهتر این است قرآن و روضه بخوانیم بلکه کمتر ما را آزار نمایند و شروع میکنند بخواندن قرآن و در ضمن بروضه خوانی همه گریه میکنند و سر بازان متأثر میشوند ولی قدغن میشود که دیگر روضه نخوانند.

خلاصه قاضی قزوینی هیچده روز در باغشاه در تحت فشار سخت و بدترین احوال میگذرانند پس از آنکه استنطاق او تمام میشود چون عادت بخوردن تریاک دارد سم مخلوط تریاک کرده باو میخورانند و چون حالش منقلب میشود زنجیر او را برداشته در میان باغ میاندازند و با نهایت سختی جان میسپارد قاضی قزوینی از مال دنیا تهی دست بود و در اواخر عمر خدا باو پیری داد که بسیار بوی علاقه‌مندی داشت اما اجل مهلت نداد که او را خود بزرگ نماید.

بالجمله محبوسین را يك يك استنطاق کرده اشخاص متفرقه و غیر مهم را رها میکنند و مابقی را نگاه میدارند ظهیر السلطان را که یکی از تفنگداران ملی بود زنجیر کرده روزها در آفتاب میندند و چند روز زحمت بسیار باو میدهند موسی خان معظم السلطنه و بعضی دیگر از جوانان محبوس و مغولند از و کلاهی مجلس مستشار الدوله مدتی در حبس باغشاه میماند بحیی میرزا و میرزا داود خان از مقصرین درجه اول هستند و خطر جانی دارند ولی باید دانست که قضیه سفارت انگلیس و پناه دادن به جمعی از اشخاص خطرناک از ملیون و مخصوصاً از نمایندگان مجلس تأثیر شدید در دربار کرده بعد از گذشتن روزهای اولی و کشته شدن چند تن و نتیجه بدست نیامدن از استنطاق محبوسین در قضیه بسبب غضب شاه و آتش انتقام درباریان اندکی فرو می‌نشینند خصوصاً که نوشتجاتی از رؤسای روحانی نجف بشاه میرسد که خاطر او را مهوش میسازد که شرح آنها در فصل دیگر نوشته خواهد شد.

و اما قضیه سفارت انگلیس و تحصن ملیون شرح واقعه آنکه رابطه خصوصی



### فصل سی و هشتم

که میان صاحب‌منصبان سفارت انگلیس در طهران با رؤسای ملیون و آزادیخواهان از اوائل مشروطیت وجود داشت اکنون هم که روس و انگلیس با هم ساخته‌اند آن رابطه بکلی قطع نشده و غیر از سیاست مشترک روس و انگلیس که اکنون مناط کارهای خارجی دولت ایران است انگلیسان در خفا يك سیاست خصوصی هم دارند که دل آزادیخواهان را از خود نمیرنجانند و تمام بدبختی آنها را بروسها نسبت میدهند و خود را در موافقت با سیاست روس ناگزیر معرفی مینمایند و این رابطه نسبت بوکلای تند رو مجلس بیشتر بتوسط آقا سید حسن تقی زاده و رفقای او است و قتیکه مجلس در شرف خراب شدن است و نمایندگان تند رو مخصوصاً تقی زاده و رفقایش بواسطه دشمنی که میان محمد علی شاه و آنها است در معرض مخاطره جانی هستند خصوصاً که قضیه بمب راهم با آنها نسبت میدهند بدیبهی است خطر عظیم متوجه ایشان است لهذا تقی زاده چنانکه گفته شده است از پیش تهیه اینکار را دیده که در آخر وقت خود را بسفارت انگلیس انداخته آنجا محفوظ بماند اینستکه بتوسط صاحب‌منصبان سفارت انگلیس با میرزا علی اکبر خان دهخدا و بعض دیگر با لباس مبدل داخل سفارت شده هر چه توانسته‌اند رفقای خود را از گوشه و کنار جمع کرده بآن مأمن می‌رسانند و این اقدام در همان روز یست و سوم جمادی الاولی که روز بمبارد مان مجلس میباشد میشود و البته تمام اشخاص خطرناک چه وکیل و چه غیر وکیل در اینموقع توقع دارند که تقی زاده آنها را هم در رفتن بآن پناهگاه شرکت بدهد و از کجا که در صدد نشده باشد بی آنکه موفق بگردد و بهر صورت در اینگونه مواقع که روز و انفساه است و هر کس بفکر جان خویش است نباید از کسی این توقعها را داشت و هر کس باید خود وسیله نجات خویش را فراهم آورد خلاصه بمحض اینکه معلوم میشود جمعی بسفارتخانه انگلیس رفته اند مشروطه خواهان نظر باینکه از این سفارتخانه بظاهر مشروطیت بیرون آمده است اینک هم میتواند نگاهدارنده طرفداران مشروطیت بوده باشد بی آنکه متوجه سیاست مشترک روس و انگلیس باشند و بی آنکه بدانند ممکن است همین سفارت که بظاهر گاهواره مشروطیت بوده

### قتل ملك و جهانگیر خان و قاضی قزوینی در باغشاه

است روزی قبر آن واقع گردد هجوم میآورند که وارد سفارتخانه شوند و جمعی وارد شده که عددشان بهفتاد نفر میرسد انگلیسان هم جلوگیری نمیکنند در اینوقت خبر بیاغ شاه رسیده بغوریت یکدسته سوار قزاق اطراف سفارت را گرفته مردم را مانع میشوند که بسفارتخانه وارد گردند و عده متحصنین محدود میشود بکسانی که تا آنوقت وارد شده اند و این روز دوم واقعه بمباردمان مجلس شورایی است گرفتن قزاق و پلیس اطراف سفارتخانه انگلیس را برای وارد نشدن ملیون موجب هیجان کارکنان سفارت میگردد بشاه گله میکنند چرا ما را محاصره کرده اید جواب میدهد چرا مردم را بسفارت راه میدهید میگویند مردم از ترس جان بسفارت هیآیند و قرار میشود مستحفظین را بردارند ولی قدری دور تر میبرند سفارتیان هم بلندن شکایت میکنند که سفارتخانه در محاصره است و پس از رسیدن جواب بآنها مکتوب ذیل از طرف شازده افرانگلیس بمیرزا محمدعلیخان علاءالسلطنه وزیر خارجه نوشته میشود:

جناب اشرف ارفع را که بر حسب امر اعلیحضرت اقدس شهرباری برای وهنی که در چندین روز بسفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان وارد آمده اظهار تأسف فرموده اند بنظر اولیای دولت خود رسانیدیم بموجب دستور العمل که امروز از وزیر امور خارجه اعلیحضرت پادشاه انگلستان رسیده مأمورم بجناب اشرف ارفع اطلاع بدهم که عذر بی احترامیهای مکرره که باوجود پرتستهای رسمی دوستدار از طرف پلیس و بریکادقزاق نسبت بسفارت شده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان پس از دقت کامل بوضع شخصی که از این بابت حاصل شده است مطالب ذیل را طلب مینماید:

اول قزاق و پلیس را از حوالی سفارت بردارند و متعرض رعایای انگلیس و رعایا نشوند.

دوم وزیر دربار از طرف اعلیحضرت شهرباری و وزیر امور خارجه از طرف دولت ایران هر دو با لباس رسمی بسفارت انگلیس در شهردار الخلافه آمده

### صل سی و ششم

رسماً کاملاً معذرت بخواهند و پیش از وقت بمدت کافی از آمدن خود اطلاع بدهند.  
سیم تمام اشخاصی را که در این اواخر برای کارهای متداولی سفارت میرفته  
و یا از آنجا بیرون میآمده گرفته اند فوراً مرخص نمایند.

چهارم ضمانتنامه بادضای اعلیحضرت شهربازی برای امنیت جانی و مالی  
و شخصی اشخاصی که حال در آن سفارت متحصن هستند بدو ستار داده شود.  
اگر در میان متحصنین اشخاصی پیدا شوند که اتهام جنایتی بآنها برود باستثنای  
جنایتهای بلتیک که حال معفو است آنها را بقاعده در حضور یک نفر از اجزای سفارت  
انگلیس استنطاق نمایند الحال که این مطالب را بجناب اشرف میرسانم مأمورم اظهار  
نمایم اگر فوراً این مطالب بموقع قبول نیامد و از روی دقت مجری نشد دوات اعلیحضرت  
پادشاه انگلستان مجبور خواهد بود که هر اقدامی را مناسب بداند برای تحصیل ترمیم  
این رفتاری که خود را محق میداند بر آن بنماید بدستور العمل اولیای دولت متبوعه  
خود مشروطه فوق را بنظر اعلیحضرت شهربازی میرسانم بعد از رسیدن این مکتوب  
بوزارت خارجه دولت فوراً در صدد انجام مطالب برآمده قزاق و پلیس را از اطراف  
و نواحی سفارت برداشت وزیر دربار و وزیر خارجه رفتند سفارت رسماً معذرت  
خواستند اشخاصی را که سفارت رفت و آمد میکرده گرفتار شده بودند رها کردند  
نوشته تأمین جانی و مالی برای متحصنین سفارت فرستادند و آنها بیرون آمدند مگر  
یکمده معین که آنها را قرار داده اند مسافرت کرده چندی در ایران نباشند و آنهاش  
نفرند تقی زاده - معاضد السلطنه - میرزا علی اکبر خان دهخدا - میرسید حسن حبل المتین  
صدیق الحرم - بهاء الواعظین اما بانصاف بهاء الواعظین را نباید جزو آنهاش مرد چه روزی  
که در سفارت بکسانی که باید تبعید شوند برای خرج سفر پول میدهند تقی زاده اظهار  
استغنا نموده نمیگیرد در عوض بهاء الواعظین مبلغی میرسد که او انتظار نداشته در  
اینحال از خوشحالی برجسته میگردد زنده باد هرج و مرج خلاصه چند نفر را هم  
گفتند مدتی در طهران نباشند و آنها سعید الممالک تبریزی بود و برادرش و حسین  
آقای کاشانی - میرزا عبدالرحیم خلخالی و میرزا آقاخان از اجزای عدلیه این جمع در